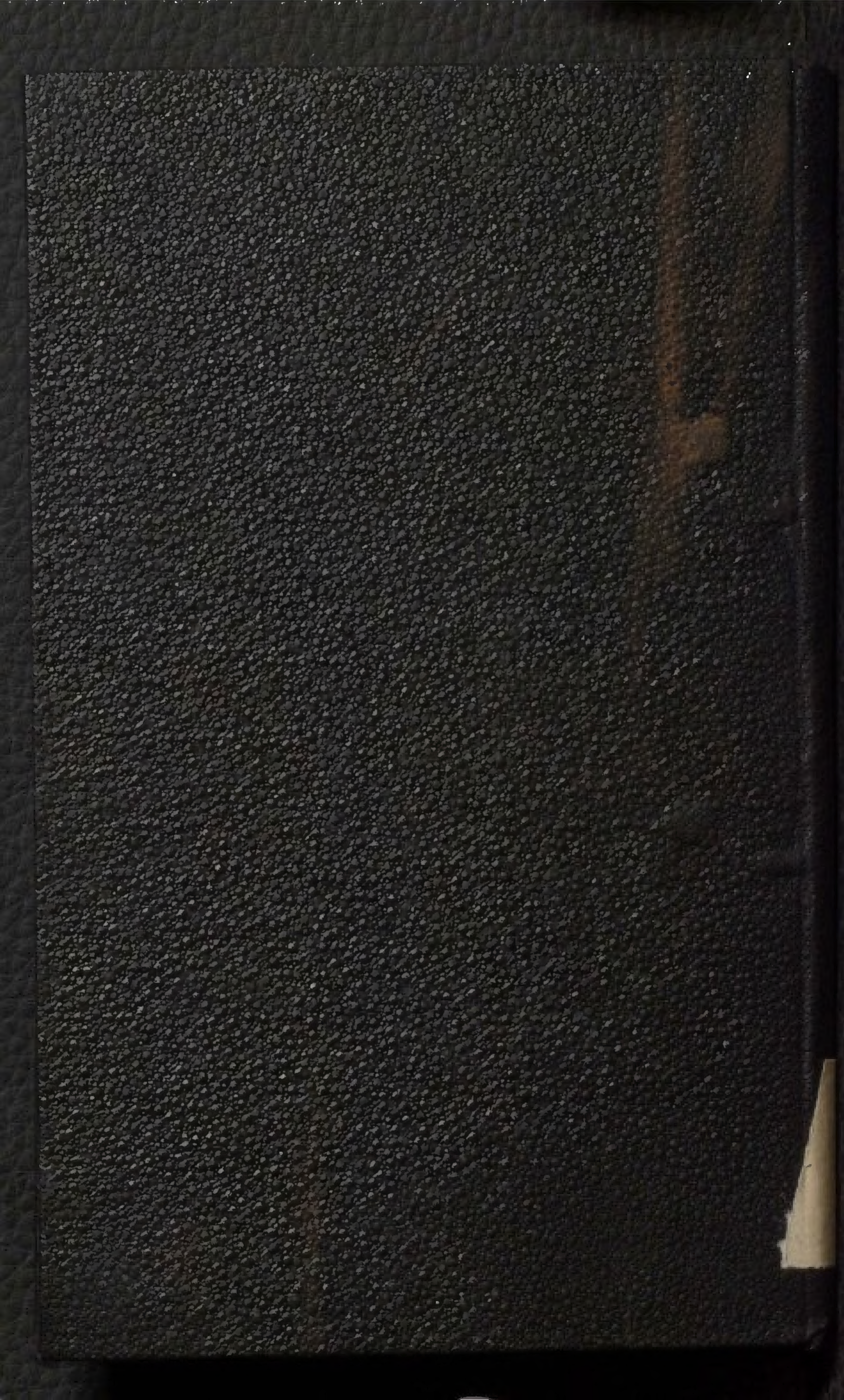
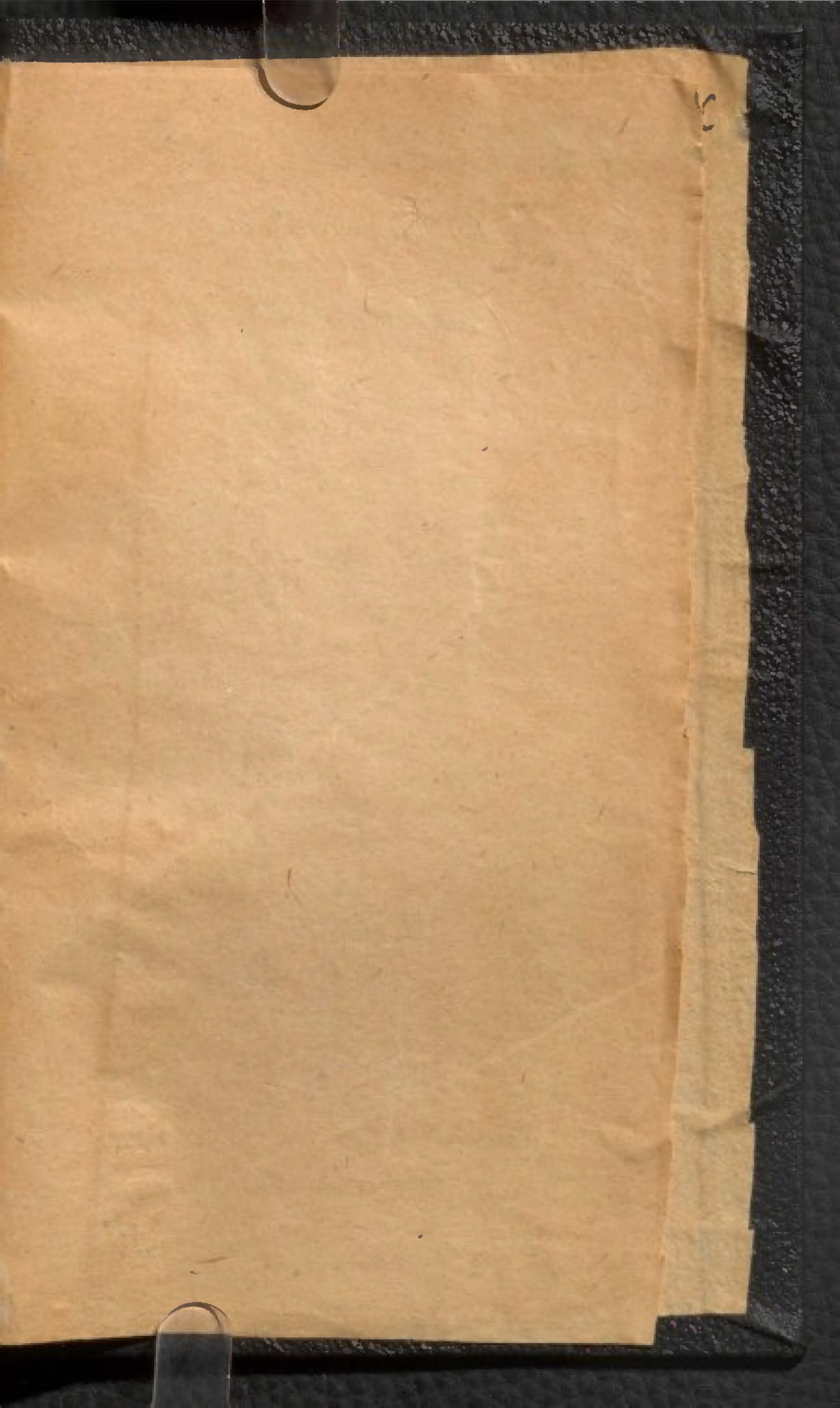


129

Tilism-i-ijāz.

(magic, alchemy, medicine)



هو الفیاض

طلسم اعجاز

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس بیقیاس معماری جهان آفرینی را سزاست که این همه اشکال
گوناگون و صور بوقلمون از علم قدرت آن قادر بیچون بر لوح شهود
کشیده نگاه فریب ارباب تماشا ساخت که به تشدید حیرانی جوهر
کارخانهٔ عجایب سپهر اسطرلاب قدرت بار به صنع آن صانع گوهرکار عرصهٔ
شهود جلوه گر گردیده و دیدهٔ ارباب نظر عجوبه تماشاست

سبحان الله خدای بیچون ❁ و الکسی ز صنعش فهم افزون
جان‌بخش صور به صفحهٔ خاک ❁ و سامع نگار خلد افلاک
صورت پرداز نقش منظر ❁ سامان ده نور دیدهٔ اختر
آن منشی جلیل نمو آری ❁ نیرنگ نمو نوید ارقام

رخنه رگونات کشن سنگه متخلص به ... طالع بلند به زبان نامه
کشتهری مغل که از دید و ظهور هوشمندی بمقتضای ارجمندی
باستماع کتب هندی شوق سرشار می‌بود و اکثر اوقات هوس نام
بزرگان در اخبار ادبی یعنی هوس می‌نمود چنانچه سنگهاسن بتیسی
وغیره را بفرمود بحالت ایشان می‌شد است ولیکن موافق
عقل همت جا حرکات نه جمل بوالهوسی رهنما وسالم بدرین روزها
بوته گوتک که یعنی مجمع البحار تحفه است و بصورت مرقع
تصاویر غریبه بمشاهده رسانید حکم کرد لال گوبرنگیدا به در رسل عطارد
هوس منزل کمالات قال را در زبان هندی بگفتار سپید در
ترولنه ما نهش طلسم انگار لدرست و در چهارده باب منقسم نمود
تا تابنده ماه چهارده طلعت زوال لر باب نفس دانش چهارده
علوم فایده رسان اهل لطافت گردد لیکن نظر برنگ نسخه
اسرار باطنی و خزینه رازهای الهی است در اخفای آن
تاخیر کامی از دیده بوالهوسان کم ظرف تا گردد
نگاه ...

حکمای رست جمیع برای نظر نیز عنان کسی ها ها و در بد
کهران کهر بهان کسے ہے باب اول در لباس بر هیز مشتمل بر هفده فصل
2 فصل اول در لباس لطر فصل دوم در لباس و دل القلا
فصل سوم در لباس اسلحه دشمن فصل چهارم در حفظ سکستن
سلاح حمد فصل پنجم در حت نقاره که از صدای دشمن
رو تو از بهد فصل ششم در لباس محفل دشمن فصل هفتم در لباس
نهان و دشمن فصل هشتم در ترتیب کوهل دشمن فصل نهم در لباس
دشمن فصل دهم در علام تحکیم طعام فصل یازدهم در کولول کر
و علام تو حلی دهان فصل دوازدهم در لطفای الیس مشتعل
فصل سیزدهم دست و زرد عیسی کم ابدا حلق و علام تو حلی آن
فصل چهاردهم در اثر نکردن زهر فصل پانزدهم در نعرو لسان باب
فصل شانزدهم لکاه اسان زنب فصل هفدهم در لسیه سل
بر جو ے جوہن اشربن باب دوم در لسے کران و دعا لعب مطلع
بمفعول مبارک مشتمل بر هفت فصل فصل اول در مطلع مشعل عالم

باب ششم در خضاب سفید ارزانی موی فصل اول در علاج

سفید ارزانی موی فصل دوم رسانیدن موی و در تعجیل کنند فصل سیوم

و رشیها [illegible] خرمهره باب هفتم در خرابی عجائب مسمات

روز و [illegible] فصل [illegible] اول در [illegible]

[illegible] سرب [illegible] فصل دوم در نمو [illegible] سفید [illegible]

[illegible] فصل سیم در ظهور [illegible] [illegible]

فصل چهارم در نمو [illegible] مثل فصل پنجم در نمو سفید [illegible]

[illegible] فصل ششم در [illegible] [illegible] [illegible] فصل [illegible]

در [illegible] فصل هشتم [illegible] [illegible]

[illegible] فصل نهم [illegible] [illegible] فصل [illegible]

در [illegible] سفید [illegible] فصل [illegible] [illegible]

فصل [illegible] [illegible] باب [illegible] در [illegible]

[illegible] فصل اول در [illegible] فصل دوم در [illegible]

[illegible] فصل [illegible] در [illegible] دوم در [illegible]

ادم

در بیست و دوم

فصل اول در سیماب چهارگانه و ادویه [illegible] در برادر [illegible] فصل ششم ادوم

در اندمال و [illegible] فصل هفتم در [illegible] جنب ابدال [illegible]

[illegible] فصل [illegible] در لقاق اندر [illegible] میان [illegible] فصل

چهارم در علاج از قید [illegible] زنان باب دوم در معالجات [illegible]

سیماب [illegible] فصل اول در علاج لکنت زبان

فصل دوم در صفت [illegible] نام باب سوم

در دفع زهر مار و غیره فصل چهارم در [illegible] کردم

فصل ششم در [illegible] باب چهارم

در علاج [illegible] و غیره [illegible] فصل اول

اول در اوصاف [illegible] فصل دوم در اوصاف [illegible]

[illegible] فصل سوم در [illegible]

باب [illegible] در دفع جانوران [illegible]

فصل اول در دفع [illegible] فصل دوم در دفع [illegible]

[illegible] فصل سوم در دفع [illegible]

وبنویسی فصل چهاردهم در دفع جانوران ازیره عقارب بوله وغیر
ان فصل پانزدهم در دفع موله کلان باب سیم در طلسمات مشتمل
بر چهل وپنج فصل فصل اول بالقم بوت درانس بوسه شود
فصل دوم وقت شب بالقم الس نماید فصل سیم انس بر سر
کرد کسان فصل چهارم دست در اتش نهادن فصل پنجم طلسم
تصویر در الس نظر آید فصل ششم آتش از برگ درخت شود
شود فصل هفتم بوجان حت در آب فصل هشتم ازاتش
کاب بالو فصل نهم بالای چراغ شود کلها لکو فصل دهم
روی سل چراغ زرق تره فصل یازدهم انکس نظر بر چراغ
بود در روی ماند فصل دوازدهم برگ درخت حرانها نماید
فصل سیزدهم روغن ذهابی در کرای گرم شود فصل چهاردهم تلخ لبن
رب فصل پانزدهم بالعم در آب تر شود فصل شانزدهم رب ماه انها
منظر نماید فصل هفدهم رب زر بوبال بدر زرد فصل هجدهم
رب شیر منظر اید فصل نوزدهم در آب نحو شود فصل بیستم

جامه‌دان سنگ و سنگ ریزه فصل سی‌ام خون برآمدن از بهیل
و خوردن فصل سی و یکم بردن بهو بهو را فصل سی و دوم کشادن
قفل فصل سی و سوم زنده ساختن ماهی مرده فصل سی و چهارم در دیدن ...
فصل سی و پنجم هوت بر بت نظر آید فصل سی و ششم در سنگ ...
کوره کلال فصل سی و هفتم ظرف خام شکسته نشود فصل سی و هشتم
سبوی زبان رب او در شکسته نشود فصل سی و نهم در سنگ ...
بار حباب فصل چهلم مانع سستی بریانی رب ازراه
فصل چهل و یکم زبان سستی شعله گوارد و نخود لی النفس فصل چهل و دوم
ربن مس مطلا آید فصل چهل و سوم مس طلا منظر آید فصل چهل و چهارم
در سفید کردن رنگ طلا فصل چهل و پنجم در نو ... طعام
فصل چهل و ششم گره کوچه بار سر سبز نخود فصل چهل و هفتم کل ...
... کفل و گل سفید سرخ نخود فصل چهل و هشتم در ...
زلف فصل چهل و نهم در ... از ... فصل پنجاهم
در دیوان فصل پنجاه و یکم ... بانگ ...

تصویر مهمات بود که کند فصل چهل و ششم تصویر بر مکر به آنه

باب چهاردهم در شناس دفینه و عزیمه مهمات صحیح نخال

فصل اول در معرفة آنکس که از دفینه زیر زمین مطلع بود

فصل دوم در شناس شنک یا رسی فصل سوم

در شناس مردار و دفینه اثر ابیات فصل چهارم در شناس

زرها که بکار ببلاو بود و تربیت در آن جایه و خاک

نه باید و بمهار رفع شود و جهات جاه الملک فصل پنجم

در العروق و جلب باب اول در شناس زر جر جر

در شناس اطراف و عدد کنیت از در هر کار این رنج

جهد و ... اول بجهت غول ... لعل اللون

... مطلوب بصدق ... مخزون

... تاب ... و رحیم ...

... خوب بعد

در آن روز ... در

باز

جاے صاف کہاں ہر جو کہ یا من ریت کردہ لکی ہر اللو
دیوب دیب شنہ کنہ ہرا ہی ہے ت او بمہ مہاکو
باشکی ناگ راجا منی کو پ لبند اجل باسی
باکنے بواہا لہریں ہر ویلن حوت نیدھے بدہی
حوت کہج ما انگول یا مال کہل زرا مزلوب
ہر دھر ما کہدار لیستن یا بن ہر تحد ہر و بدید
او یمہ ہیکی جاہدی تہہ تہہ ثہہ بواہا لعد ابلان
اب حوت ما انگر وابد ہر کر لیوبس ہند بطر ہنہ سوہ
نو عدد ادار ہر برا مکہ دیث با ہر حو بد بد
باہر حو اس ہر بدل حو ملو باہر جا کسنتہ
دم کرو فسہ ربلے املکند یا حعطی مثل باستا
ہرا ہر اکست اوبگ نانے دل بواہا لعدہ ہیرہار
ہر دکہ مرکنو یہان ہنر لیے رقمہ مہاکو یلا مالو
زنگو رسا نے بہا یم ہر د ہو ہر ساث زرا ان ہم ادید

ضرب زقوم این عرق را در بول میش بدهد حب بندد

و همچنان مشرودم گاو به دیده خشک نمایند بعد از آن هر گاه

برای علاج نقرس انگشتان چون طلا نمایند هر حبی را بکوبند بتوفیق الله

الله الکافی رحیم نرم سازند بگویند خربزه با انبه با بادام مرموده بگیرد

بعد از آنکه نیم جامه سفید درو بندند اگر ممین حب برابر چوب زقوم

کیر پوست ان برابر زالم باستعمال نمایند حب و هنوب

مطلا محکم در آید بعد از آن اگر ممین چوب زقوم را که برد مطلا

که اندر پوست زقوم حب و حبر با تحدا به تحو نابود و همچنانش

و بهارات محکم در آن حب زنگور علاج

گوشت زقوم بتعجیل پوست بلبل

با بول بنجشک بدر همچنان هر بی حب

و حفظ بدن و بد بشور بی به مقر صدر بخورد حب

جراحت خسارات حوره بد بیدد در تحم بلو بد و محکم

اگر برج زراع طلوع ایدیجه کسی زراعت کمد بطر ایده [illegible] اگر برج
سنبله طلوع ایده وریح باد و بیجا کی هر بینان کی بحیسه ایده آن حص
ملکه موقف اروب [illegible] اگر برج [illegible] طلوع ایده فلان یال سال
باشد کمد آن اسجحان معلوم اوله اگر بیان باشد [illegible] اگر برج [illegible] کمند
سرکلین بطر ریسد [illegible] اگر برج [illegible] طلوع ایده بلکه مطر رسیله
[illegible] زمان [illegible] اگر [illegible] طلوع ایده باهر [illegible] بسیار ایده محرب عکلرت
کلل عطر اولور ایده اگر برج [illegible] وطاوس طلوع ایده [illegible]
تیغ [illegible] اگر برج [illegible] طلوع ایده [illegible] احوال [illegible] روسی [illegible]
نکسل [illegible] اولر [illegible] طلوع ایده [illegible] ملک [illegible]
[illegible] دره [illegible] [illegible] اگر برج [illegible] الهی
طلوع ایده ردیفان [illegible] سالم [illegible] ملت [illegible]
[illegible] اگر برج [illegible] طلوع ایده [illegible] بعطور
[illegible] حسن [illegible]
[illegible]

عام دلالت ده انکار دربرک بعد هر کلمه دلالت عرضه بوده

نزار کر قسمها اول بحث لمسحه مسلوس نی بهمان هر قسمان

طرّان حرف متفرقه دلالت بکهار حرکاته دن حرکت

کلمه بعد الافی آلرف بعد و ظروف رودی حالار

زمان ماضی مطلق ایدر بکثار حرف و تعلق شمشد

فعلان ماضی معلوم سقف اگر ما حکم مسعوده مسرالحسنه

مرا آکثر فعلار ماید مکسر من بعد هر فصل ایدر

لوزر هم هیچ حرف الله ایکوم صاح بالک

لودیم هیچ کمله بکرف لوکت مرضه مرع کرح

زبانت شمدر بهار فی نظر کره رحال ایله کلک

ماس هم او همو حد ایدی یکی لوازماته نیکه

قرب حرکت کمد بکه الرسانی جمله الکه

زبانک رساطار ماید بمعنی بدرلی کمک نکی عکور

درلی

درویش ویل از اوزار بشر حق هر نت روضی کسد دوباب یی کوراندیا اوکی

ایچ حبیب خوبلکون لوه یورلستاله کلو دوبات ار اونوحی بار خورابد ماند

درویش اسلحه و یمن کسب پلادر سرزللو و هیچ درحت بار زرلاما مدشرمه درحسم

کسه و میدرن للان هیچ زلوهای بملا اللعه هیچ حرمالعی هیچکور بلادی روبت و ما طلاد کمابد

رساله حریف یردکارلکو اگر هیچ نست و هیچ درحت باره هیچ حکور تیرلا

اده هیچه دراوزرمالکرها و محروح منبه محوله حاب لیمه هیچ حریف بردجا زرلکو

اگر ازور بلسه هر نکته محشر بار هیچ سر کسی بای لب سایلد بعد از اصل لطف

طعام ایچن للاعجز یعو ویرملکه اریق حسنه تات العزه بار لصلادر سبحه کسی کزوها زاکو

یوزاکی هیچ کسی کار از بلسه نکته محشر اللعه دزعلو حق کلمه تعهده بملد وسمسر یده ربدار کالحو

حال هیمدهای زنده دلان دروزای نسبت هر کسی اصحرت ساع من سبی ار

درحرمت مدلالی ودرس بات ربعلی لعدبار ان حرمت کلا زرور بت دلالعه یاور مال

بهر مسافت سایه یا سمت ترلاده و بعدلق بدلاسه بالی دوروهال حرلوللو سلحه

کوکار لیکعسر اگر سرف یوقات هیچ سرهیچ لعالالعه ذرو هالی بدالو و حاکمی کی

لان الاصعب کی کمال واله لعرحه بدالو مسلحه لی مر شبه لوبلد اللهم لعمه

هیچ بیشتر یکصد و بیست بار بخوانند هیچ بالا [illegible] بیشتر این [illegible]

[illegible] ان [illegible] کس [illegible] سیم [illegible] جهان [illegible]

[illegible] در حاجات [illegible] کرده [illegible]

درست نماید و بگفت باز [illegible] بخواند بگفت که [illegible]

[illegible] است [illegible] در حاجات و درست [illegible] صبح باید

[illegible] بیشتر [illegible] یکصد و بیست بار [illegible]

یکصد و بیست کره [illegible] در حاجات [illegible] کار

[illegible] است [illegible] کلمه

[illegible] خوانند [illegible]

و باید بسیار [illegible] در حاجات [illegible] باید [illegible]

[illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] حاجات [illegible]

[illegible] بحر و [illegible]

[illegible]

کیچه‌ر ایمانی خراب ایدر ایسه بیانی واکثر مسائلده ایدن طلاقلر بدرلاحرال
بروقده ونجره دوه کچه ولسیجه کچی اولور ایسه **دیگر** کل ایمانی تجدید ایدر نکاحی تجدید
ایلیه دروتکی وسع بتسه ایگره سبح بار دربار وحقد ولکلنه ادر اولور
مسئله درحق ملکی سلوح حور انت الله را الاوسلجه عالمه درخنک
برابر تجر بوی بوحد ملله بکلیه **تتمه** در صحت لعاره له الاحلدکی ال
دیمیکدر. بوده یوخ حیده طلاقلری اصابت حوره بوزی الاتکلرده عوض سکی دوالاوه
حصله لعاره مسائلی یارلت حمیع که ما تحدیده ای مسرایا الدرور
متوالوقیمی الاسه سبو درونلرار بنده **تتمه** سرح ومنور کچی سچ کونه کچ
تلاقیح بیح لبله حالکسه حاره کوفی کوحه لرار اس تمه ایله یوح ساعد تلاو
حاولنده دعابات حرلف بشتم کوارسی درالو نحو رسیدن ادن لوار قوع قسم
منبرم بلحوی **مسئله** دربس بعطا السی سکرلو لعاوله بوه سلند
سبح بعیدالم برابرلار مسائلو بیحرف ایشی دالسه لکلبعدی ادر اوز وکی اولور
لوره وتوی دسم بوعه سبح اولد **مسئله** درلبسی ایکی الشی بوله موروسلکها
مرلبس بصیرت ی کمالوه ایبشه درمیلیه تحیر لکلقده نوسنه لادر

دهان و حلق را بسر دالوان اذیت بود [illegible] در بیت گون

وشش هیچ اندر بازی که جمع اندرین است روغن [illegible] و سحیق

فلفل و ملح [illegible] اسپغول [illegible] سفید [illegible] کو [illegible] که

مبدالو کرفس [illegible] شد بود که از کالج عدس [illegible] و سبع بود

فصل [illegible] در سبب اسهال اگر [illegible] باید مقابلات [illegible] نگار

سیره یک کوزه [illegible] آبلول و [illegible] این همه را [illegible] بود

طلا کند و [illegible] بود **دیگر** اگر [illegible] سفید [illegible] طلا کند

و در [illegible] بود [illegible] **دیگر** اگر [illegible] لیله و [illegible] خوانی

[illegible] گرم که [illegible] طلا نماید و [illegible] بود

فصل [illegible] در عدم تحلیل طعام [illegible] اضعف او

[illegible] اگر [illegible] اگر [illegible] متحمل [illegible] در بیدان

[illegible] طعام [illegible] بود

در [illegible] و عدم [illegible] دهان [illegible] و فلفل [illegible] این

[illegible] اگر [illegible] بود

درمسحوق یغون الس مشتعل اولان درحال به مشتعل اوله باشد این میر بلا سقف

را السن حوابده درالتین مبلاوی للورقسر ونوو الطعاب رکوا هما

تحللو برت بار بوج مرحوبام را کسه لیب موور لوبرت کهنسان

هماس سمهسنه بار بوار با فصل روعن کرم ابدا خلس عدم برحس

لر رور بکسیح رالس لو ومای سا بده قسه برسک ابکسد اگر

لار کبا هم صنور بشکه بتسم هیبه لعوبو بتیح تمک لوکوخس

روعن للو بمطاش محرو عوبه صنت طلا کید قسعه برسبابکسد و

درروعن کبر الکو بدید بکت لعوارزمس قیدا بس بوقلا رتبلم

برصنت طلا کید اگراس کرم کوه درصت اوسر بیر لعو اگر

سبه شوکله درجه برکم باسلام کو بلا و بردست حمار لید اگراس کرم لووار

فصل چهاردهم دراو برتون ربر آلیر سرلیس بوساله زه بلاعده بسته

بسر کلکه بر زمین بعد بردست مکن و لبس بالحجر و بسرابر ابکید

فصل ... دیر غسر و لسدن با درست بلا الرکلک بیلا

لعلعه با بن بعینه و باسکی اذ دوا ها لعو رکه در لوزه دار ولا بس

فصل طلاحیس لقوه دستهٔ لدالو دارو بیچ لسنت و برسند

مسابو حسیم درکی مدرسلی اب منبع موکری بسیاه یکالرد بوداعیه

تکمر لسته عوری عوسی کندالس بالالر لمرک مدابلال لعو

نوع دیگر بیچ دهوره سما براکلر یودر یکسه الر عنر صدر که اودیک الیک اسند

درکاهه بحمیر اولاعه بعوری کوره موش ولعه درنیر لوره سبلالی دیر کمر سبو

عبس تا ف بلالو رعذر بحوا مرعلال لعو برکا مجعت کند اللال لعو

نوع دیگر دسلان لوکان سیر جولار کرفسه ردد یکسه بکهنه بحضر دهورب ولاعه

کن سلالو برکا که بعوری کوسی کند دیکمر معو لر بعوری بسیش ف تاسر ارالاعو

بکا بعص کند حسلالص لعو نوع دیگر بیچ ترنک سعید بلاتا بور لسند

دعنیر حسنا انحده برکمر سو اللال لعو برکا ابک حسلالص لعو

نوع دیگر بیچ لدکن سیح نار دوریکسه منز خولدیه موزین دید دارور صحیح

سب اودهو لوکلک ولاعه اکر مکمر سو لر الایک حسلالص لعو

بیچ ستهد لوت للوسان لیکول کثر لوی کات ستو در لابالب لعو

تا بشنهد واوجی سخنه برباب طلکبد اللال لعو فصل برتقوس

پس روز شنبه و رجب از بدر اموال نیمه سالها و بران
بگوید که هر چه من در دل داشته ام با تمام رسید و کار من تمام بود
بار دو دیگر سنه چوب لال شد پس از طلوع افتاب نیمه سالها
که سیاه چوب زرد لال شد و دیگر نیک با آنکه ماکه جفت بود
لا چوب سیاه که سیاه زرد باشد و کبود سیاه نیک هم نوبت جفت
از ان همانجا بر الف سیاه شکند پاره چوب که درد نشست
مانده از اول پاره زرد که با چهار پاره ای شده یک بار بگوید هر که
بر ان نشسته شکند و خواند جامه بر کاه پاره چوب سیاه
هم گر بیل افتاده از ان سیاه چوب جامه بس کند یک شد
بگو هفتم در بیان طالع عودت فصل اول
در مطلع عودت عیان شود بیل سیاه و جنس سر نماید
هم هر سه ای کند که موی او شد مطلع او فصل دوم
در مطلع جلی سالم و سردار ملک بر عقل و صدا و
قاذورو کوتوچ ابله نیمه سیاه سر جاوا محضه همه کند

تا حشار بود و بعد نگر هیچ حکومت نکند بار سال اگر در بهمن تحویل افتد
و بیوت و بیت دلاه در دست ناشن باشد و سال تا حشار او
بود و کرد در مجلس عمار بر دو در کسار باند لو بعد نگر در تحویل بود با یکی
اگر در دلاهای ازار او ابرو بیوت کوکان دلاه در دست باشد اگر
سال اندر هم ها منقطع بود با ماه سال ریاحی حه رسد بو بعد نگر
هیچ کتابی معقد هیچ زبان نشد سال اگر روز یکشنبه که یکشنبه تحویل باشد
ارزم کهن سب ماند سال باشد ارلان مقد ملک رسید
مرد و بیوت کوکان دله در بروه فعوس کند یا در طلد بالو
مقابلاو در تمام سلطنت ستار بود اگر دیگری این عمال نماند
او محتار ملک بود فعال تمام محو دال سال منقطع حوش الله
دیره جانور تو باید سال که سیاه رنگ ماند مسه حوف
و مرتات مجروح عوده سهند و بعد یکه بدهند بهال و
زر و پیش حاضر بود و منقطع او کرد و بعد نگر هیچ آن کند مسکه
خون بو سند بیله ها مجروح عوده در حسم کسد زن منقطع او
لو بعد نگر

کسم شهور سیر شد و اندر حوالی عدد و ثبات تاک و زر

12 و ثبات ات حوادث همه بلاد بدر وقعه حواله کرد

البته اندر العقار بعضا یه زن دیگر خبر رسد او شده

درگهه سحرها در هر سال سحر و حوالی و دل کها سحر و لکسب او در زر

اهل الله قاطور در عطارد و کلون من ممتزج مقوه چون ساید قسعه الزر

زن مطلع او لیو عقد میسح اندر بار سالار زور شمه او له

و ملک سرگاه کاسد لوی شد و اصلاً ساید قسعه

لو عقد دیگر شد جست نمک بیرز عطارد لو وحی اس همه را

جوال زن با مو و که بسی گسترد زرنان حو طلا نماید سحب

در مجلس الحسه بیم کار او همه مطلع و لو عقد مقدمات

کهنت فرباد صدا الهو وحی اس همه را کار رتبه ها

ثبت الطهر گر شهر رود جنس من اولی الامر حوالش با جماد کند

لو عقد دیگر و حوالی کس بحکمه مر طالع شد برحامی سر

اکمو جعیات دکاوس سیاه اللقه سعف الدر حاسرلاته

برمت سلی سرکس اراسی نامو سللو عنب اوزرال کو لوعد نکر

عسی اکی معرمک ست ززال الر ملنی الست و مسند سها کرداون

لاتع حاکسمه سان قلو و حس سکم المسحه سعه ترکسه ملر احا الیو

لو لاد

زوار مسدحت حیلی اموحه دسو ورد رسمه محوب الش مالو

حکمتو معوف کند حاج بهک للاسیح قرالاک فمرسوف

تربک سه سه ماک کمی کوه دیسرالک سعنا رل اسا ید دکسید

هرکه لا بدن احا ربو لوعد نکر ترباک سح آنک دمهوره

لوع قات دما زکلس سح لورت سدو سحال آکور لعیحاجمه سماک

مرع دموس کمهادرربک سعید ددوت وحال امرال اوجون

ومسجحه دمهدر این سمه لار ورکد ناسم المحنه کر الر سر مست کر لس

سو للو احا رالو لعو دعصب اتن امه مللو کرد املر شمک لعه

الو قنت ادرالکلو لکن این عمر ملا امار مر زور سکر حر ابعد

کو یراه

اوبک لوری سکرلس اموابدرا لسر لیوفران لس کیوکا ا
کیحعادکوی کی سکت لس کری ادبک بهه بهه بهه بو باود همین
همین مبز بلصید هشت بار سریف بخنید خوانده الهم بسل ابیش
بدارود ان میس قلمه حودرا لدا سنه عیب دین بردان خود
وطرفه امتحان است [illegible] حالیاء حب ران دحالیا را را سنگی تب کرد
حالک حبار رای شام ردو لسته بلی نموده هشت وبلک بار
این سبز خوانده وبهوب کوکل داده بر سران کرد له سدار
با تمام عمر سال لسان لقاق رونده ادبک دموسلردهو
لبنوری دهوسلا ما با برموری جهان لقالون اهال کالت لله سیماه
لورام سعد رکه اکیا **تمت تمام** ربی نوبلا محکوم عوده
کلک حیل سریف خوش لطفی اسم محمد ب بده بر قوح طلاکبد کرداو
قطع بو [illegible] دلکاقو راب سهد محمد بر قوح طلاکبد [illegible] سرکبک تمام
کحدی سعی ما راس سیم بلا اساییه بر قوح طلاکبد [illegible] سریف سعید

حلت ویا و تسبیح دیگر چون اینها را این همه بلا بده طلا بدکار کرده

ازروها ابتدا چهارها یکی بود رسید نعمت لوم لوست

این همه بلاها لوبیا بسته بعد قلعه حصن زن در رفع حوبلا

بلاها لو بعالم وارش و ولایت و بان هرگونه بیماری

شو بعد بان اگر بحوالی حو بعد سلام او بعد بیدر حال

بلا تسبیح بعد صدا سیع کار این همه بلا لو بعد ته

بطر لو بلاها لو کار که حالم بعد رفع حو کو بلا بعد

بلا لو درسا چنگ بحو بعد بعد سلام احتر جون

عوض مسک که سیره سیکرلوبان این همه بلا

به حسد دل بحال لو کار کاده حو باد رسد رفع باحو

و ام ملاقات نماند دعای غسل

ابها الکی صح رفته بر سد بلا لو و هو کو بلاهه

حو من و بست قلعه ادعو دعا مدرسه ای بخیر کر لعل

دیموت کوکات بلوغه به بت سنه مطلع نوز ملکاسم کیرلابه بروز الواح عانه
طلبدن طلبدن درلیلکها نخمیز نوست درحت الرحن بماله دوبدلوان سنبر
سایه حکت کیدی ولی عوف رمنت ارن ها ونوبکله میلاو حجو وبرده بد
لعدر حیاکیلی حن مطلوبه لطلبد دور حون رکر کلمه کسنی حال لودی لسعید
دستا ینفارسن سلادم برالن قسله ما سرمه کوسا بده مسلک تصوفی ممانده
ورومروکی لصورلول اسکنه ما بمتد کلرمن تحصن جبار صلکیر وناسم سعیده
بهابنه [illegible] دربرمه سنزل ران حالت لسحوالیه وزرمری ملعب سید لرقسم
بابالعفر سبع کلک لانالیده قسله ما قی حالمه روی کیلی برزمسک ملاران
نماید بنه [illegible] رلوح محفه لاما العه سعید کلک لانالید تیسکله
هرملکه ملال حالی حالمه روش کیدیا لعه ها ن اوتقد وبر تعو
حاک کوناره بلی ووردکسته میرنی دم حرز ده بامکه لهلوقی حسیداه
لمرده کرفته سدد برلاکه کوفته ملجی لوکرمو برساله باسرابل مرللو
نلی او دار لود وبرمه کهو لعدر ردر نکسه مود دم حرمرکرد ولماره کولفم

سر در خانه او در آمدن سیخولان لنار رنگ سوراخ نموده دلان معهد حرس سعه سیر
لسحاب بهمان جو لیجه کنده مهار و سر مه نشانه هر بدن طلا نماید و برابر
بر دو و بحور بر دو پلنگ که در دو گاه زیر کوه در صحبت هوس دار کام
زن ار ام نموده از سر بالا تا نم نشست مالا که بار معه اهل زیل مالا کوه و دم
یکی کاسه سر را فرود آورد به فرود امد محمد کم پاکان بار موده و دم حرم
دنیکه حضرت شد سعودی اورم بر مکه مراد و لیر اون قسیله ماند

باب چهارم

در وصف ماه محمد عیدیه نو جای بعضی تحت بیع الله سحی

نبات و روعن او سهد ایش ایمه رکابی که سر قیس سب هوشد
حارحسک تخم کو سح این بر دو الک و فیه سکر بر مسحه بای مکحول بغدار
عالی شد ... ملات تمک تک سکر بو سد او من ... کشیش سمی برای
بایم مسحه و فی ... بر نوشته بر صد زن خمایر این ... سحاب بو کرد
این بر دو الک اهم که فیه دراکن لیار بار بست حما و رکه همه حباب بست سیر ادکوف
سه روز کهرا نماید و صعب لسه در گوشت بار به کو بسند ولد و عسلو کهم
در عمل کمر ...

درمیان کحل سحیه ساو برگ کاکوست سکنج و سماق و گوگرد و ارالو موسیاه

خوسانیده سه روز در آب او گیاه پا نیماند سحیه بقدر یک نشاسته گیرند جمع

چهار بار لست با گل سوال بحور و سماق و زاغ الحلب و ملال کنند سپید اید

درماند گلبو سماق گوگرد و زرنیخ ارزیز کیوا لسبح ستیم ماش

کهف بماید در سبح علق کرکه در مالو حنظل بلالو بمام معده و بلال

معده ارلسبح بلاعلو ولی بالاکر باس بلقلوه و سب به بقدر یک دربف

سوال بحور بالا لی سر و سکنجبین بحور و نوی سحیه حاصل اید بلا

خارخسک تخم کوسج بیه در سد حاشیه مقعد در تمام بلند

بماید سماق بقدر دو یک کلو در بلب طلا که سه بقدر

یک گرگ سه در حمی و بار لست طوق اریک بقدر یک یک روغن گیج

بقدر چهار یک این بمه را با سح اسد از عشار لری سر و حعرا و سکر

سه بعد در وعی الو شد تمام زو گیلان مقعد در بالب حسن سحیه بماید

بر از لقم لف بد بلقد کها صحرالی بالسح ایر حب منو یکها یک حب گراو

جو طالعی بلاه مقدم حارجنک بخشم کوچ کلوسی کیچ ملک سحر لول
بیه دار بعی بوله لسله ستا و ربیه بلا ئلا کر قسه لورن بر هر لیمات بالعدل کله
ور سهید امسجه لعدر سم بک لطسر لو سند بجو لو و بالدی سر کاو مولو
قوی لر ئلا ر کام د لو تقو مقدم بخشم کوچ بخشم کوبک کیجه ستاه
باسی ستاه سیح لر ودسی سیح حارجنک ابی بتیمر لر یلار کر قسه
کو قسه جوزک لو لورن طوکسه و لورن سه سکر بر لر دیه لعدر بالک لسر
باسکر قا و بحو لو بر کت زن قاری شد و ضی اد کم بعو :
[illegible] ور درباره قصب بعل بخشم کتهه ابی بزو ابا
ور سکر بو سید سا بیده باک با ه آکبر وقصب طلاک سلاک او
للر فلک بعو مقدم ا ب دسهور قیح لسکید جسکه کاد اسر
ابیب بسه لر اکنی کوه طلالا بد عیلب للر لسمی بو [illegible] بیجاب
ملاف بعل کمل بلر لسکتد کیجه سهید تیمک زیباک سکنف
سصید ابا بار ک حولکه ربلاسید بی بسه لر اعلا ر کله باکت بد

مسالت مسئل قربه تو و پدید تمام ذهب للالا گو وجه دیگر ارسطو [illegible]

سناوره بس حمه الا ارزاب تحدید موسی بعد زیست طلا الله ملکها حصن لسند بسیار [illegible]

سطر و طوبات عاید وجه دیگر رسته الله مسح موال لیاقه سا ورای عمه الا ارزها که [illegible]

وجه دیگر موسی سماه لالاوه یا مسکر کالیمی مرتبع تمو ززاک ظرف وار ارسنان حرف [illegible]

سلسله و فی لسد تحد هفت زورآلو و عابد لسیار طوبات لنه وجه دیگر [illegible]

الا ایرکوه عابد بالیمه الالله لسیار طوبات سالی وجه دیگر اوی کا وزروی عابد [illegible]

مراتب اوسه دیوان ایی کار کلل له مستر باادی لب بالی بلکو و همه الا امر کعه [illegible]

طوبات سالی وجه دیگر بلبله مول الرسلله سه وزرمل تحدید مرمراکه محفه [illegible]

ملاد لسد فصل سیم در حیرتها سه از اول ابرال زرنی کما حال کال حا حور کل مبدی [illegible]

زنقیب بالیه بارل حیاح کسند اول ابرالی کو وجه دیگر مسلسله که الا [illegible]

بال هم اللام مع ساحه التیب طلا الله بدر سور کو وجه دیگر کاحسب الف حقیقت [illegible]

وجه دیگر محمه زیف بوات و بال اسب ازین هم الامر مع محفه طلا الله بدر سور [illegible]

لالقع کسه سالات بب مب مرورت حو طلا الله دال لسب لقع مس کا [illegible]

اول ابرالی زل کو وجه دیگر کا حور سیماب رسفرلی و مور بسند اشکال [illegible]

رس لفضه امی همه لاسیا میب ربضیت طلا الفمه و حماع لمه و للقوالانل بدل تعو
و مطلع کوه و عدم سماله سمید کافور صندل لفیندان سیه عم را سامد طلا بد
بدر ستور کهو لصد ح وسم لبابع فلوات ببلبلات شمد کو کو عن ابی هم را
طلا بما بد بدستور کهو و عدم لب در ریحت حیا سمه کافور بیضه را لطرق کهو
طلا بما بد بدستور کهو و عدم تبیبس الحب بکر ریعوان سمه لیلم اطرق کهو
طلا الفمه لا بحب سم مطلع کهو و عدم بحب لب کافور سماله بیات ببلبلات سید
لب الحب ار کل د تور . اکر طلا الفمه لا تیر او کهو عدم سیات رسیاله
برب و مرز کافور رب د تور و ارب کل شب و ارس الو طلا الفمه بدستور کهو
و عدم لو اب حاب لو کما ر لوا و حز را حا را لوم همه را ب را بریکرو وود سم تحیه لیمه
بهر ریله بما بدو با سما بد ابرال الفکو عف حفارم در مسیل قرح کل سیل عز را
همه با ملحی لالالفمه ارا روی دریسیر ما مب حب منیر و ورسا حمایب کیبد لعد الال
برفع طلا الفمه بکر مه کهو و عدم بکیر سار بعه لمه ذو کب مع ترسا ای طلا
سفو فب همه الفا بدالو الفاه قداری ریعه مستیر الو بکر مه کهو و عدم تم
تحم لوبال سیب الفع لعد حرکس لوعه فرح لا لو بد مات کهو ملک عدم
زعفران قالو ز

زیرا بعین گاه ور سهد صیقل یعنیه این همه را امر و حکمه حسب المولی [illegible]

نبات [illegible] هم از اسب ممروح نمود چو لیس ور بد نوع از [illegible]

[illegible] اگر [illegible] و دیار حیران الکیف [illegible]

از هم [illegible] ثور [illegible] بار و بس بهار [illegible] بسیار [illegible]

[illegible] فرو [illegible] ممروع نمود [illegible] کند [illegible]

[illegible] سل [illegible] بیضا للو اگر اسب بسیار [illegible]

[illegible] ساله [illegible] بارها [illegible]

[illegible] در ار الو [illegible] للعلی [illegible]

[illegible] چکیم [illegible] این همه [illegible]

[illegible] باشد [illegible] این [illegible] [illegible]

[illegible] نفس [illegible] حسب [illegible]

و بام [illegible] این [illegible] نخواند [illegible] چه [illegible]

[illegible] این [illegible] اراسا [illegible]

[illegible] للعلی [illegible]

اکر بارانی دنب ... فصل پنجم ... زحل عقیده برلا قرین ایدوب بوقت ما لنفس دار ورشی مالک ورثه

تا انشا ... کر تحویلی ولحد الالان سیر ایکی ویوش ... سوبرحقوق ... دوه مالک کوی ... اولور

لکن ... ی ... حیض ... ایدر سیر وه ادریش ووا الامعاک درالاولویت بحلی ... تنک

تا ایکن ... ی ... ر الانحو قت ... تحویلی علاری سیر ایکی وبار ... سک ... تاریخ سیر ... روز

تحویلی حاله ... فصل ششم درتعلیم اولوره که رقی الامدین ... کوراکور ... مال

بروالامیحه ... اسحه ... وند تحویلی ... الفور ... ایدر ... سج ... رسوریا

اکر ... کوکالی ... ویکر ... سندبیر ... ساقس ... فصل هفتم درامیع اسقاط

حمالی ... ساب ... بحدیس ... لاتحویلی الستقا ... قد ... حل

... کلل ... ویسیر ... سند ... تحویلی الشقا ... فصل هشتم درامید ... حول

تحویل ... ان ... السنه ... اکر ... حاله سی ... ساعت تحویل

... بارویش ... تحویلی ... ... سطر ... سلطان ... ارزی ... سنه ... ماه ... مستعد

یا ... تحویلی ... فصل یازدهم درالعوارض ... حصص ... ازوز ... سنه

سنقار ... اقلیم ... بوت ... کوبالاسد ... رمی ... ... اللفل ... بلاد حمل

... یعنی ... ی ... اوجسم ... ی ... بارکاه ... مقدار ... تنسیه ... ب ... تحویل ... سو

باب ... تمام

باب چهارم در خضابات [illegible] نسخه در خضابات [illegible]

[illegible] هلیله و بلیله [illegible] پوست [illegible] و بیخ [illegible] پوست [illegible] و بادرنگ [illegible]

آمله [illegible] چون [illegible] کرده در [illegible] تمام [illegible]

زنگ [illegible] کند نسخه دیگر پوست بیخ [illegible] کرده [illegible] بالا

[illegible] کرده در [illegible] همه [illegible]

[illegible] کرده [illegible] کند [illegible] نسخه دیگر [illegible] موی [illegible]

[illegible] موی [illegible]

[illegible] موی سفید [illegible]

نسخه دیگر [illegible] طرف [illegible]

[illegible] تمام [illegible] موی سفید [illegible]

نسخه دیگر پوست هلیله [illegible] پوست [illegible] زنگ [illegible]

[illegible] صمغ [illegible]

[illegible] همه [illegible] طرف [illegible]

بگذرد عسر رنج کرده در آب او نشانده بیست لیکن بیشتر از آنکه در میان باشد این طرز

و فن کنند تا هفت روز بعد از آن بعد از آن بدستور صدر رملش کنند تا چهار روز

و فن کنند از آن پس جا دیگر کنند بیست و دیگر و چهل کنند بعد از آن

سه روز گرفته با این همه آمیخته در آن این خوش شود تا آنکه از آن السواد و فوت

خضاب سیاه کند بهتر از آن سر موی کند و درو دو آن خود تیر آن دارو که تا

در روی آن سیاه موی یار آن موی بالا از آن سر شود بعد تا که پاک رنگ سیاه باید

فصل دویم در درازی موی سر و شعر کیوان کند چنین مداوی ملین بر زند

اصل السوس کوبیده با آب نیکو در آب همه یک دم گرم کرده بماند لورای الصعتر

بر آن سرکه و حوالش کنند که تا که هفت خضاب سیاه بر موی کند سیاه و دوا کفت

فصل سیم در دراز شدن و فزون ... بود جهت رویانیدن موی سر

لب بدموی ... **فصل چهارم** در ... موی بر ...

کوکو این ... در ... لب بدو ... سیاه ... در

... کوکو ... که ... کند

در ... سیاه ... هر ... این

... موی ...

بربوتمانوربرسیم بوده ور لحور بهلاد دسکه یه کوده جو کنار مسلک
دربهار انداحیه یه کوده برموتمالد جور لیو فصل بخشم ورسفید نوده ل مو
کسحد یلا باسعب رور ورسیر بقوم برلیدبا رملک لرلای اولاه بمالد بوبعد نوه
بار رکاه لوبید سیاه توبار بخشم دریاکسب جملدن ما فصل اول
درس حب عرقالید ودسکک بلور دربه بوبلاح کوبمالد لکس برزه ونه ستد
لوبر سحه کمد دیک سیر بوسن کم الر بلور لعدیمان بوبلاح بمالد لعد اللال عروارند
ربره لیلا ورسیر مستی جوس ساید ولان بوبلاح برکیره وهم ورسر بوس محص
سکه اطر عروار برکو بعولس اللال دریشن قیاب کاه ولان بعد یک بهر ریلاو
عروارید بوده بار بوبلاح بموقه بار بالح میحه بالکمباس ابر سمه الرلای ملوبد وباز لسوید
اسلار مبعود نوه بکر نردحستم باسی کلدن لاکزیه حنلاجداور لعم علیحده
علیحده یحده ورسر مستی لرلان بالدی الشن قرد دیلیحه کبور اسه اید ا مره حسم لرا
رسته اسه دلان یلیحه کیدر اسه ایدر حسم لار اسه درلان دیلیحه
کیلا اسه بیاد درکوباله اسکسه رسید یا حتار اسس ورسیر کرم سید جول سیر

تمام بعد جنگ ... شد رسید این ... حت ... شد رسید این امر

هو بعد ... بولدی نموده در بیان جنگ نماید ... اصحاب ... لعل لو

بار در طرف روشن کن ... **فصل نهم** در بیان حت ... ارک

در ... لکه ... بیت ... وار ... ماک لکه ... تکمیل نموده

بالای الش ... و بار ... بیت ... که ... دیگر

که بالای الش ... بلا ... الش ... در بیت

اگر بار ... در ... کن بلا ... المعان

... لولا ... لکه ... در بیان ... تکمید

... زرک ... **فصل ...** در بیان ... تحمله ... نموده

... در بیان ... در بیان ... علک

در بیان ... **فصل ...** در بیان ...

... در بیان ... نمایان

فصل ... در بیان ... تحمله ... دلهم

در بیت ... اعلاق ... در ... بیان ... حینی

بجهت نشان او اندر جامه خواب بود **فصل ششم** در معالجه حصاة سنگ مثانه کودکان

بادام تلخ سنگ رفت مقشر مجموع بخورند شکر و میشن تر تازه بلا بید و بیخ ورد

ازرا بیدن او رفته شد بر او بلادلان سیر جوین کهبل عابد بلیاس کی تو دلال

کود مولود بوله حال نماید والر بارس لی بالی بولاح کند و اول بها الا بر کت کسله

علتها عده و بسا به جنک کیند باکه سحت بود بار در حسی سفیه در دیگر تجه بیاد و بارکو

ودان دیکنجه ملک شیوه الا لعتیه لیر بولا بها الاسنی زید لیکن الستی زم زیر او بار شد

دلعبکی زکو که لرداپ بالمریک و بار تذ مرحاسع بود **فصل هفتم**

در معالجت بر بالی سنگ ریه سنگر فت بها که مرصحکی زو سیح هم جرملک بار یک

بار کرده در شیر بارکی و او در کهبل عاید و لو بلی بالعقد بیان بالدیر بملو

بار الرعوب بول مقعد در بعد جنک کند دلی الستی کوفته الی بیت بلاد دیگر بگر

دیگر ان کبود بارسته بحته عاید بعد الله الا الرح بلا بر اوله بر یک وازنه

بلا الرح جبله دید و بار مدرس روغن کلی رو بجا الذربالی حوزنا سی بود

فصل هشتم در معالجت کیکی المستحیل بعلی لعلیه ان الستی ره دلال

ـــ تر

م

بر کنبد و در یک سوی بر اثر است جز الان ها را باعث از ... است

الماس ریزه نرم حل کرده شد بعد آن و روغن از ریزه ها

چنان آنرا ... حل نماید و چون آنکه در صورت ... است

در مدتی ریزه مثل ... را در روغن ... الماس ... بماند

خوب ... ریزه این را باعث ... که ... نماید

از الماس ... نرم خوانده شد حل ... کرده است ... یکی ...

... در الماس ... که یکی ... یکی ... باشد ...

... جماعت ... این ... است ... و ...

... از ... به روز ... این ... است

با الماس ... شده است ... شیشم در ...

... گوگرد ... این ... در ...

در ... از ... است ... شده شود

... الماس این ... در ... الماس ...

نوشته ...

وجه دیگر سنگ بلور زعفران تخته این همه را با لاجورد ... در مهره

سنگ که همچنین [illegible] حل نماید و تمام روز [illegible] بعد از آن [illegible]

نموده این [illegible] علاوه [illegible] و خشک کند و بار دیگر [illegible] و همچنین خشک کند

نموده [illegible] کند [illegible] نقطه [illegible] بعد از آن

[illegible] آنگاه [illegible] نماید [illegible] خشک نموده [illegible]

[illegible] که [illegible] باشد [illegible]

[illegible] ورق [illegible] را [illegible] ساخته و [illegible]

[illegible] نماید [illegible] کند [illegible] و دیگر طلا [illegible]

وجه دیگر [illegible] نیم [illegible] که [illegible]

[illegible] اول [illegible] بعد از آن بعد از آن [illegible]

[illegible] نیم [illegible]

[illegible] که [illegible] نماید که [illegible]

[illegible] و [illegible] کند [illegible]

[illegible] در [illegible] عمارت [illegible]

تالاری ریش لوگه لقه تشند ودلالن نهید تلدن ببللر الصف تروتوتوت

لرالیجی برالاده وسلح هاب اودلالوعه لعمس بموحد ودرکلیج لسواو بولقدر بلدر شرزن همن کیند مرالیجی

اودیها دلالن بیدالاو وسیرلاقه ودلالالنس لعرور کاکه سرو بوتانب لوقه بموقعه

برالاو و ودرمست ۳ ـه مانس مس تکحالسه این بلا ایدلعه بکدلالو طلدب بوبولوعدکر.

سه حرصه مس بلاکرده نجاه با در ارکیدی سرو کید بعدلالاه بمعت ها رزدرن الکی بهیم وبد

شعبرها زران وحوزن قوح سروتنان وسابیس جم رتو بعدلالان وحصه بعره و بعقب حصه طلاز

هاسه حصه تهان مس محزن مخسموعه هو والو حصیت یمه بلاکلیکی کوده بکددلالکو طلد می نفو

هاکالرجن کقمه شدها لوعدکر طت ریحی بکوله حورن بوبرن بغوه دارت لیمول ۳ ها ر

کمهان او ولودیها ر سکرف بکلانک بلالقدر بلمک سریح ودلالن سلالو وکمهان تمامه

وزبان بحوان ریح بلاابلعقه کوبار کوستندر که باره بلاابد بسنکن الربلالعم

این بان بلاباد بحوبلاها بعض کری سندبلاجاره ترک آرک بارقوم تحوبلاند وقائط

بعقت رورانلاکرو حسکت نموقه تکی کوه بعبو وعشر ترلراوبعد بعصم

ترایدسمهاکه دلالو بکدلالو طارت حالص مموبو لوعدکر صلم بوبهترار ملم

درایه بر بسدر دلالو مس هاس ایس حلالد السبه بر مس لاکرلولهم در امنا

بکز الهی

یک جهتکی مسیرو کنده باید قصد ونسبت باز اگر جنس کمند طالع حاصل نصف ثبوت بوده

بوجه آخر کمک مسیرین کوکو اولنه سار یورن کردنه مسین طالع تکرار درباره الشمس

بروانه مسین طالع بولنور بولنه اندا لعنه تمکرار الشمس قالان درات ثمن کهن الان ماند

بدین صوحت باز دو بار تفوه درپکدر ثمر من کنده با کوکو الشمس سیاره با سند باریک

بولنه بعده بعدری مسیح مسین بدید طالع بو لکی ده طرف کمک تو بدید سبک

کهن مادر طرف فلکی وبلو بوجه آخر کسیر مسین مما که نفر کند لعنه سوم حصه

المرجها طالع بدید ویکدر الاو طالع بو لکن حاصل بو بوجه آخر سیارات بولاو حاصل

بک یک ما یک درعصر لک لسنت وتکیار کهن ماند وبار درکواله بهد وکنز به لسنت کنند

باجهاز الشمس وبد بار بروانه ۳۳ سیح دربسیح بدید طالع بو بوجه آخر

بون ملکه وبا باک کوکو لسابک درمسیره کی کواکب کهن اساو رکهاو لولو حصه

ایکا مسیر بلاد حسابی بدید کبر لست ثمره برس بهد اوبله باکو اوبدیا که مسیره

حسک لسد بار بروانه بهیم کهن تمام باکه بوزن ملکه مسید الاو طالع بوده بوجه آخر

کوکو لا تعفل درکا بسیح مهد ومدیکک که کواکب سکانه درمیان بهدو کنز لسنت لعد.

دور پوست بیاید که عیار آن آتش و بیان کند بدین صنعت بار

ذلعره کند اجیه لعد الی نالان بدید طلا می شود نوع دیگر تا آن الاست دیگر بار

در این بیابان کند بیابد باروی لعره بالابالد در آتش نهند طلا میشود

نوع دیگر سیماب بیار قلعی زرنیخ پایک نوشادر زرنیخ پایک و زاج سپید ابلعیه

ابلعیه چهار آتش دید در بیت میشود نوع دیگر سیماب است و نمک پایک

زرنیخ پایک نمک سنگ پایک و زاج گل کهل بود کرمی مس و بالای گوگرد

جب نوره پایک و زاج سیر گوگرد بالای الماس بالاو آتش بود بهر دید در بیت میشود

نوع دیگر سیمات مس نوره زرنیخ پایک حدیر زیره گوگرد گوگرد زرنیخ پایک و زرنیخ

در همت مس جوش گوگرد ماند در سر وصل کلی و در زبان الماس بالای بشتر بماند

ددر یا و چهار ۱۲ نقره آتش و بند در بیت میشود نوع دیگر سرب سنگ و نمک گوگرد

سیماب که زیر سیر کند گوگرد کهل اسال و شوره ابهر البش دید در بیت میشود

نوع دیگر سنگ و نمک بوره جون اورک امیر دو در سرکه گوگرد کهل بماند

و باز بهمت بهر آتش دید بالابر شده لعره بدید در بیت میشود نوع دیگر مس سر بش نمک پایک

رحم تا کور

سنج تانک توسا و هم تانک جهانگیران نماید تار و در نور ابر لعقه
او بله لعدر بلدر رعم رهی کمده الشش دید بهلی فسم سه بار نماید درست تونلی
و دیگر سکر ف سادر رکک لیکن تور صنشه تالدی الرکلب تا همه کبه کور قسه
لسب نماید تالدی الرکر وله هم کرود رسکو بعم سکب حرف سللدی تالدی
ای بلادر رسه سح سس اوبله در الر الصف سکوه و بکر بعد لعر کبه نماید و تار
دیلغره دید درست تعو دیگر ربره بوللو حیام کماتک کلاس کس سح
ارب لیمون تا ولا کهلک نماید رب کماتک مس لر بله هو نبه کمالو
سح تانک حوال الصف الر تا ممو درست بعی دیگر اماد سد لر یمون
سمان نوح حول لعرسا ور سهاکه بعفی نفه وورارب لیمون کهرا نماید تا تقدیر
سلایدر بر بعد للو ارسلار ر حسک کند و اگر همی لسیح بلادر حد
کبر لعقه بعد للو رنو لر کورسه حدیه تانک کوکو اولکه تکماتک
نملمغار کلمه دو تاسیله بعد وفرکورشه حلب نماید ور الک سب کوش دل
کمورسه نماید بعد لالان الس تکک بهرلر او بریر بعد بکسه سح کلی

نیش کاری لیست دیگر اب رنگ صنع اب کمر در میان البرز روی
خاک را بدفعه در میان حل نمایند هم مدلالف لحوام اند باران نمایند از
رخ بر یک بوساده لحوامی و اب سهدوی کرل نموده در سیمت مهد
و الیش سالکه بهر مدد رشت کو حسب طلا زنگ اند الیف گوهر
اب سهدوی بوساده باهم مخلوط کرده رنگ سیاه و از هم بیرد ملاحظه یا ارزده
روز بعد از ان لوز بهشت و یک حصه شکر بیاش حصه میک رنگ
یک حصه میان ایش حصه و کبیمش شعت حصه اینهمه را در یک سیر
در یک ... بیول کاوش بشر کند بار شو باید و چهار حصه ملس گرده
سهیش حصه و شهاکه ده حصه روغن نعت حصه و بار شو ملاحظه سیاه ...
حصه که در بول راید بر کند و بار سهدوری و شهاکه داده ملکدالف
و برابر این همه طلا بد خفت میشود بر کمند نقره بهمات هم
با یک سلعار شیح با یک سهد دلم چهار بد کرل نماید و در سیمشت
مس در اسم با امک و قند ساه سید کند و یک هم نگار
اوید به الیش در بدهی بزیده به سمت بر بوی در یک پوله
کند بر هر دو بار قبر بد در سیست کو ادی ورق ارزی بسیار از هر
گرده باشد

در اثر بلوغ حوض [illegible] لیسکی بمرکو بحر بحنه و رنگ ابلق [illegible] اگر بحولا

بالکماه حوصله [illegible] پیلی از نگبد **فصل پنجم** اوکان بلا که حلک [illegible] باشد

24

در سمی سیس لیکن که سر دو بحوله بالکماه [illegible] لیسکی [illegible] باشد

فصل ششم [illegible] زنگ [illegible] سر [illegible]

که کبوتر و لیسمه [illegible] باشد مانند ماها [illegible] در سم [illegible]

باک کرده [illegible] **فصل چهارم** [illegible] کرده [illegible]

مانده [illegible] تمام [illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible] در رحمت [illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible]

فصل [illegible] در [illegible] سیاه

کلک سرکشی این دیوان در بست جو درستکر لسان [illegible]

بود و این خبر یار و مسلسل نماید و درست حقیقت [illegible] اعلای [illegible]

بر کار صحبت بد بود بود [illegible] کلک از جای [illegible]

جدا جدا کون بود بالات [illegible] الحمد [illegible]

کلاید لابو بعد الان کن [illegible]

بلا و بالک کو [illegible] لسان [illegible]

و مسیح [illegible] لسان [illegible]

[illegible] کالسه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کلک [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

ب باید. لکن باید که شروع در لوح بالا است این حرفها الا لعبه بگیرد اگر صعب و بلی
دفع شود در سهم بود در ست بود در یک لوح که بیرون آید ثلث بود و نیز بالا بر
بعد. بود و بعد گیرند بار جمع کرده بالعبه بر نمودار زیر او در حساب نوع صعب بار
سر و کند سیح لایحه بود و سعید خواهد بود **وجه دیگر** لعبه بگیرد و حساب یک لوح
بر جدا جدا جدا در لوح نماید حساب بار سیحه جهار سهام که ما
در است لیمون گهان تعمر اندرون کنور سما نماید این بر و کنور کا
نمونه بر نسبت کند و لوح نموده در حساب او ناله لعبو **وجه دیگر** سه
از بالا او له بهل سه لو مس لعبه یک لوح بر و رلا بیح کرده در
و بند للو و سر و کند نهمس فسم شش بار روش لعبه بگیرد لعبه سه بود
سعید شدن مرکس لیس بالا کلمک لو سه سهم در بهل را
لو و در است گیرد مس لو جدا بالا سه بار در این است سر و کند
ریر ممس بکلحو بهکر از جو در است لیمون گهان نماید جهار سهر
او بله بد بد لکس نر بار بهکر است مه بلعه سه سعید خواهد بود
سما جمله یکسک جو در سهم بکه لوح جهار سهر یک نماید

کوکرد را بالای این بریزد طلا تمام و حل شود و بر هوا رود در تحیه
شده بکلی کلس شود و بد لو عند بکر سیماب سحاب ده
و بالای آن کوکرد تمام است بک جهت گیرد از آن حل شود حرکت
لو عند بکر
بنا نقره بها اکسیر است و اعلا و از آن بالای الکسیر
نیم سیماب است کوکرد ضعف آن سیمان سیر اکسیر بعد
سیماب حل شده است لو عند بکر نرم شده سیماب نرم بابک
در سیم ایدالان مثلاو و بالای اکسیر است کند و در کوره اکسیر شد
در طلا و بار نقره قسم در یک صد است لوکه اکسیر است نقره آن مثل آن
لو عند بکر
بلم خواهد بک سرخ و یک نوله از زر اکسیر نقره کند
و در سخت صاف گفتند و در سخت شعر بابه کو با که نقره باید
حرف ان ده از منان بعد بر اکسیر کرک برکند و از فلک است نقره
بعد یکروز و رمل بر چهار طرف آن کنند اکسیر شد تمام
فصل دهم در سخت کیا فور سحر خاصه
بورق یک سحه اکسیر را اسود کند کافور بقدر یک سیک و الال
دار کمرکان

21

نموده بالا باشد اگر آنکه بهاله در طرف شمال در است بالای آن رود

بار بعضی یک دار آلو لعل و بعد صعود دیگر ورق اگر ریک آن است کناری رود

در دو یک بدرا اوست رود در جوار است رود در کنار سیح با سحول اگر باشد

اول اول اگر بالا زیره در کوه در میان آب شهید و بالاتر است بیح یاک است شهرهاید

به جو میان نموده بعضی کرده کند یکدیگر غرق منش کند و در میان اگر او بر کوه است دید

رنگ آنکه سرخ او را آب دیگر دفعه بیح اگر بر تیم ار دار رای دود

میان او یارب آن ملک آباد لوای کوه سید میان او و در اگر است نقش آب دید

آسمان او یاک دار اگر ابر یعنی گویا گون است که بالای کال در آن آسمان چهار

کهل است او یا چهار ارث نقره را اسم کنید و یا است این آسمان در این آسمان او

و کبود است نماید و یکدیگر رمس کنند اینجا است دید جهان کبود است صد بار رنگ او

را او در بلبل او اگر بار است اگر بر مدید نقره نمود دیگر سحاب لون سیاه کوه

بیک لون سرخ اگر یک ملک آب است رود دار است سهید لون کهل است نماید و در

ابتدا اگر است بیاو او مدید بار زرد در سکم سرخ چونک بهاله در زیر رمس دقیقه

لفظ بسیار است که نالش کبر کرده است بعد از آن بس زود رس

نوع عارض است بدین بس از آن در لون بعد از آن بسیح از و بکر بدید

بکسر سرخ کلاه بکمو که بر کل است سوال بکه بیت تا لیسه سمات

بس بیمارگاه زبان چهار چهار کند از و لفظ بکو الدر جسد اگر بکمل لوای

لعل سمات بکمل بلسم ورات بیهی دکر بیهی و بیور بسا بیهق روز دارد

بار زلب بای قلعه بکد از و ورست بکو و مدیکر والا جوای سبح مداومه باشد

سعید جواب شد مدیکر مسمل در بسر اکه کهل نماید بار در سیم رال الیت عقم

کبر لبسب نماید فلس و اسوه بهد و زمه فعار طرق و الی نمک کورد جنت

کو دنه بهجه بدید بعد الا الیس بی سب بر بد در باد بار قول الد رحم کو این

حسن نا که بار سمه کل است حصن لقرع کهنه بکوره الا الامه بعد یاد اب جسم دارد

ری که نفسی است لرابمون بیهه و بدیکمه ورق بسج بمو حد رات لوات کهیار

را الشن سلعه سو نماید بار کبر به بادت ورق ربیح ولعه بکر الدر بکید بیس طور

لر الشن بدو الا بسو نماید سم قلس لود جابت علی العد غار ص

بکد الا و حصن لعرض بکو سمات حسد بزد هانک رباک س سر بارک

سامل لعزو رای

در سره کاو باید [illegible] چنانکه برکار باشد حروف صاف گفته ابراز [illegible]

بالا حرکات مرکوز کنند و در سایه جنگ [illegible] چون قدر سیخ [illegible]

دیده و طار [illegible] بیک سیخ [illegible] لقدر ایکست برکار دلان نکنند با لقدر

ایکست برکار دلان سایه [illegible] ایکلب کبیده را دلان

البس که [illegible] سیخ [illegible] شده [illegible] البس [illegible] بانک [illegible]

سر [illegible] اما جنگ نماید [illegible] البس [illegible]

در زیر زمین فرش کنند با بست و دیگر در زمین باشد [illegible] از طرف

کاهو [illegible] الله و عدو کر حبس کاو [illegible] بانک کا [illegible] صبح بانک

صبح [illegible] بانک این [illegible] بانک [illegible] گفته اند [illegible]

و [illegible] بالا [illegible] حرکات مرکوز [illegible] کنند که جنگ [illegible]

[illegible] عالم [illegible] با [illegible]

[illegible] که [illegible] بعد

[illegible]

[illegible] **فصل سیوم** در باب [illegible]

[illegible]

نوع دیگر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **فصل چهارم** در باب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

28

و یک نقره پاک است که کار بست نماید و در سر چنگ کوفته

خمیر ام سحق کنند تمام روز چنین نماید همین قسم سحق و بعمل آورند کیلی هر روز

که روز اول الیکس سیوم روز دویم قدر روز سیم روز چهارم و روز پنجم سحق

همه پالایش بزند با سحق و پس بزند بعد از آن روز سیم کرده اند

فصل ۱۵ در ساختن سنگ که بر فرش پاک گورزه بکنند

حاکسه او کلها پاک کوفته میوه شده باشد این همه را جوش دهند

لیمون در دیدار او و سیه هر پس سر بند شد آب لیمون در اسیاب انداخته

با چنگ کوفته فصل ۱۶ در ساختن رکاب زربفت صحیح پاک او سیاه در

سه پاک سیاه که دو تا آنکه آن لیمون در ظرف مس انبلقه جات کنند

لیس بسته هم اثر پس شد چهار روز جات کنند بعد الان کوزه

و در جوکاب برالاو کار جوشی کوفته نوع دیگر زربفت مس و پاک کورزد

به پاک کو لالی تا یک چون دو تا آن همه لالی کاه در ظرف

کلکه الاو کلاب لیمون در آن انداخته بعد روز اول در مس جات نماید

دکو هلسه درستنه چیک کید رکوار سی بود اغر بکر زیره وسنسی [illegible]

لوس ودرستی تانک در طرف حلف نما بدنا زر اداغه لر ایات سه و بدکار [illegible]

فصل سیزدهم در معرفت [illegible] نمك [illegible]

بلاه نمك واراسه ایکی بود طرف [illegible] اداغه ایات الس بکلاو [illegible] العلام

تك قطعه کرده بر [illegible] ابدالوا [illegible] خلاید شد که [illegible] بود

[illegible] که درست [illegible] لو فصل چهاردهم در معرفت تمك [illegible]

[illegible] الک رنك [illegible] بوکو زنك [illegible] بك تمك

بك اول تمك وسجح رنك [illegible] اول تمك وسجح [illegible]

درات [illegible] بعد الان جوش [illegible] که [illegible] بود تمك [illegible]

فصل پانزدهم ایکوره [illegible] رنکلمك بك تمك [illegible]

او باشن [illegible] بك تمك [illegible] بهکر [illegible] ابن [illegible]

[illegible] وحرم [illegible] جوش [illegible] رسد [illegible] در حرم [illegible]

دقت کید ایکوره سی بود اغر بکر [illegible] رنك [illegible]

کهربا بک ... یلمی بوله درطرف کلی یکهد للو ... طرف ... ودولد آلسدم

تالیما بیللو اکبوکم بجو نعت شم ربه جر و موریها نکهه حبالیسی کولال

بو ... [illegible] ... بیدابی همه یلاکوفه امسجه بلار ایی همه کوک

بکبو وکم کم سیاب دلان انداغیه درطرف ایچ دسنه ایش نکرور نکوبند

نعید لرال ... اولمابد وروشن کند که ... الی نسیه یلاحا موسی ... موعی

[illegible] با تهان بید کوفه کوکال بر بلکمک بک حبامالیسی مو نکهه کولال

صدال سعد ... لاکه فید سیاه بلال کمو صمک زعفران بریک ...

بدرنی باب کحد دلان ... درطرف ای ... دسته ایی تکرور حوری نکوبند

و نا ... کوفه لعمت الو [illegible] درسا حب ... دلال بار حبک ونهکزار

کور ... بیلاده کبرایت کک سم ای لک امه یلار ایی همه لوال ودرد دردم

لوزن با ... سرور لوزن ... نو [illegible] درسا حب ... حاکم

لوکه بکنیلم ... ماه صمغ ... سلام ایی همه یلا درطرف ... می

اوی بد الکم ... صحه حوری پشم نعف ... حلب لوی للال با الکفال درس

خشک سازد و روسیاه جون بعد از عدم درساخت روز شنبه [illegible]

چهار دانم بحسه آب یک بار ... از آنکه ... بود سیاه که [illegible]

سحیح بکنه ... در عمان جون [illegible] اند

بک اوزکا عدد ... طرف ... کا عدد بعد نعو ... یک

که بحسه ... جهد ... حلک ... با کثرت لعاب الف

فصل سیوم در ... کوکنار ... از ... اصل العقد

جوش ... سیلان ... باکثرت ... ظرف ... کوایل آسمه

... آید ... و ... نعو فصل ... هفتم

درساحت روغن ... اکسی ... صاف ... سیلان الف

روغن ... نعو باب ... قسم ... عیار ... واو ... عیار

... نمک ... روز ... آید

ولعو ... دوست ... الطو ... نعو ... برال ...

سوتا ... ابکو بار ... عدد ... نمک ایکو ...

30

لحظه بعد کاغذ را در دهان گذارده فرو برند بوعده نکس سرکار دستور
سیاه بریان حاصل آنکه این عمل را بعد از طلوع نماید بعد از آن نماید بوعده نکس سمت آنکه
سحر است الحمد لله بی‌رنج و تعب مشکل می‌شود و همه مشکل آسان گردد بلطف حضرت خداوند کریم مجرب است
اوراد نکته بوده یا مولای که شب بوسه هی برکت سعدی
صحیح لیلة السعید سرکار
صحیح بوعده نکس
در صفحه گذر بر این روز را از بهر اسم که لوح دریا سمت و یا در
نظر نماید بوعده نکس حمد مولا را ذکر کرده و در شب کامل بلا را در روز گذر کسب سیاه ملکی
شد بطلان نماید بلا اصطلاحات اسم کبیر این است اوشنو
مشکل را صحیح کند معروف تا اگر هم بر دهان او فرق
کند خود مدد کلما سه بار [illegible]

صحیح زیاد سعید صحیح کتاب سعید این روز را چون ساییده در
هر گاه که کسی شیر با قسمتی نیز ولی قسمتی است باید و ان
در ماه سر الام کرده در جسم کشد عنبر نماید بوعده نکس تمام سیاه
اوله تکرار دارد را در سر ولیجد سیاه و بحولوه اطلاع ولی کرده کم

برآلوده و ده الی حلب در جسم کند مطر باید و صفت [illegible]

بر کست کند سوف امله لورن رنگ پاک باک ... سرو و در ظرف

اس کن ... لالو و صحیح تش ... طلوع ... بوید ... آنکه پاک

تمام حلس نماید اگر برسم باشد حلال کو سرخ رنگ گراید لونی دیگر

حاجتک امله کنوع لوست و لر بلا یابس روغن ابهمه

کلار گرفته بخورد یا صد سال رسیده باشد و موی سیاه باشد لونی دیگر

آنک در پاک نی کات و ما ... و لوست ... کلار گرفته

در سایه خشک نموده سوف نماید لورن ... باسیه ... روغن ... آمیخته

با آنک سالک بخورد موی سفید ... باید ... سر ... حلال ...

لونی دیگر کتاب. دیاک ... در سایه خشک نماید سوف ...

و روغن ... جهار یک ... آمیخته ... در حرف ...

دفعی کند با ... جهار ...

نماید و در ظرف ... آمیخته جهار ...

اگر جوزا ایسه نوجوان سنی جاهله اگر لوالت وعالوا کیشی

فی بعد ملال گنه بعده اگر حمل ایسه دیاک بلا عرف گله در [illegible]

اسجنه [illegible] بنیم [illegible] نفس گنه تاکیها کو تر اوراکر [illegible]

بر روزه ماکسال بحر [illegible] بلار باشد که بابجه روز [illegible]

نامه [illegible] بعده اگر سیج ایسه دیالی سعید بلار گرده [illegible]

جنگ [illegible] کره در [illegible] نماز [illegible] ایلام کرارور

نحو نوجوان بود اگر سال [illegible] حاصل الله [illegible]

[illegible] اسد بعده اگر حجم دیاک [illegible] سعید

برروره ماشن [illegible] جسمنی [illegible] اسلح

بر کار گر [illegible] جنک [illegible] تجار

ماونبود فصل ۳ در تحاسات جرجیه [illegible]

[illegible] گمری [illegible] طلا [illegible] بک

بعد هرگاه بیست و سه شکل لولو باشد هر چه صعود چون لوک بارک است
که با لعه بیست باشد بیت ما به الداخله در کیان حاصل کنید
و بار این دو حرف بیت که بر کنید و در بیان اول الرموز سر بجا بد
و صدری سیح کتاب لائق السمات مخلوط با معقول و شکل مر اللقو و لعبد مرکوز
و بیان اول اکر دو بیان حرف الله صورت سرعتی تجلس ملک
قسمت و نفع و روز بیست او موالید شد و در حساب کتاب و الاعلی
لقای مطلع و منصوره باشد بسمات الداخله و راست تا کوب بر کنید
و در بیان اول الرموم [illegible] در بیان کلام [illegible] صورت سرعتی
و بیت [illegible] سمات الداخله [illegible] که اول الرموز باشکل [illegible]
حاصل کنید و بار [illegible] باشد در شکل مرکور [illegible] اول
حرف بیت هر ساله بر کنید و در بیان اول الرموم بیت [illegible]
منطبق او [illegible] که ارض [illegible] در بیان کدام اسم باز [illegible]

سماب بار دیم نقس بدیمی بر کند و حال الحق معرم معد نماید و دو دیان

جود او همه شمحد حاجات اید و الصلاه الکفی اگر بمارت و شره نماید

د مسح ر برو از بکند باب بیست و یکم در تعبیر ... فصل اول

در صفت برامدن سر ... و مسح باک سر مه بعید الو ... بسیم

در فتح زانی که ام حیض سه روز که برا او در روز چهارم برا او که او لو ... زر لالی

بر یک مسح با آنک در انالی مسحه بار سه روز در حیض زن برا او و بار در ... زر ب

تیر بهه لـ ... یند و بمال بر کند که وسیله عد ... اللان ... بصف ... که ... بسیار

با میوه امسحه بعو م کند سو با بکو درست و لوی با حوره طلا حوالت برا اند

بر که بعد سکار کند فصل دوم در ... الصورت الاد الن

کو او ... سهک ... ابن ر و الا لا ار کر ... له ... بد و ودر ... از که ... بو با ... ص علم

مونک ر و الا امسحه لعد رکما صحرا لی ... مد و در سا ... حسک ... الحمی کو ... سلا

با الادر الس ... بعو م کند مسحی لصورت بلغه اندر ... لو ... سید و ... مه ... معی لو

میوه و شر ... پیش طلا ولو ... بیش ... راد نماید و غیر ... ملک ... بحسم ... سبحان ... که

کبوتر چون حسیح مور سیهاکه این همه را برابر کرد قدری قلیلادم کرده
چشم بطرایند نوع سیم در ظهور صورت سرکی زرد و صول اکثول
را دفت شب بر تمام بدن بمالند دم خوف ناک کلان اند دان
صورت بطراید فصل چهارم در نمودن بور رج مندل
تل تخم بخور در ظرف مس لگاه دارد و در آفتاب نهد
دو بهر بور رج مندل بطراید فصل پنجم در ...
را دن نیل ... کبوتر سیح مور ... این ... را برابر
... سایده ... را ... همه ...
... که ... ده سر ... صورت ...
ششم در ...
حس ...
...
...

سالادر میان جماع ایتمان ارهان برنده السکند بابجه جهره سی کرده درست مانده

حالکه زن و کتو علمی باسم سند شعل صحت بودر بر تلک ایتمان ایهند

حیلا بولند شد برکالن سالارلی در کیدار حیلا بولند باب هشتم

در آثار صور فصل اول ور گلر به کون اوم ور دها گلر به سیاه

مو به نجم زر بد هلالو برکا در موسم ت لمی نحس برو بد حیت دور

سم اوکر مه فرود اربکه بهد لربه کلر رسد فصل ثانی و تعالی کون

اوم نجم ملک در بیان تعالی فسحه اسد رتعلم برار بر ویس کمدار گان موسم

برسات لرمن کرامد ورحیت بو نحس سم ار او ور دها ان رکه بهد به تعالی نما بد

فصل ثالث در کاد مشتری کون اوم نجم ملک بادر سور لی تعالی

در دهان کاد مریم جهه سالا ملاله دبار بدستور سابق نجم الاکله شنبه

کاد سن نما نماید فصل خامس در بوده لغن اتم در کاه سر لود به کمال شاه

زندانه باب سعدران مندلوکه بر بار لولو لدن بار بالسه بالله

در بیش انجه در قلو الله بود به معلوم کو فصل نجم شد کعه اوم

دردها مار سیاه چو بند بلاو بقاه بالین که نی تاب به بر انجام دردو بار [illegible]

بار نکو دستجاله قصه تیسم مسات بغض اهم دردها اسات ستان وکم [illegible]

سن هندلفر بقاو ببوی بستم لالحسن سی شبدر نکو ننجی بل بسر [illegible]

در کلو که هند وسات نظر قبه کقاو لاکه فلوبک اید باراوم نقدرت

ات تسم در [illegible] ولولی [illegible] در [illegible]

[illegible] کسی [illegible] بر کمسل بن [illegible] وندیک [illegible]

لوی سلکلف او [illegible] و طوی جو [illegible] کجی کا دم

[illegible] السما سورت

[illegible] بار بر رسمها مهمه کلم جوابی در للو کو سیلی ها جدا جدا

در سکوی کو بار الک بالس بسفل مبتلوی اله وله جوابی کوید که بی اله

باالدی لف شنا خواهد که عوار رس جمله ای بلفو جو بسو جرب [illegible]

جانبندن گلوب ... [illegible] ... ایله بر قلعه ... [illegible] ... اولوب

سبب ... [illegible] ... سلطانلق ... [illegible] ... الله ... [illegible] ... روم

... [illegible] ... سلطانلق ... الوغ بیگ میرزا ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ... کمند ... [illegible] ... خلد ... [illegible]

... [illegible] ... الوغ بیگ میرزا ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... طرف ... [illegible] ...

... [illegible] ...

در عدد اوس حسیت ابز لعص بحا یحالب روز نکه [illegible] ودر حای

فصل سوم

سو حس اوماز حسیت بلادقی کبد ماز حس بو

در میان لاق اشلعیر بو پروزن مومون موج کیم یکی کوه در سیتر لوازن

فصل چهارم

و موم ملولاق نوز کاه الی ار حدر اکمد مدسو بو

در حللیی لر ربلال و ریوری سمکسر صبح نور سکه‌ها لو ور دار

مار بیت اید ولر قید حللیص بو لو عدد کر تکهلار کک حسیلی این مرتک

حوانده ما تمامم سر قید حللص بو اوک رتیاک

فلان فند عو سکک عکره عو نکه ور سیه کر نس سحنه ما جو کا

ما الکرت میو و حو ور ر ده لرکان سو حلی لر مرحمه لو ر ره و ره کعه و

بغالوده کی دیلاور که درفید شد بو اولور لسیدر التجاربة ایلاو درو روز

خلاص ترکیبی حرف اکل رشمه شد باب علاجات

فصل اول علاج کلمت زبان راضی میدز رحیلی کلمات

ایچ همه بیلار بیلار کرفسه کوفیه یغوف بماید بغدر کیمولیا سه هندی مع عجوه

رفسع بو فصل دوم در ضعف

مراضه کل وبار ویغ الرسح ترلدو باب شبت فی بولاو همه بیلادر

نکو بدوو رباچ بعید بیره اوزللو بغدر بلک زیت کرمی

روغن نکو چهارم حصه اوزاب تراضی و بعون بلاو وبار رلاوب ایلیه

ولعوق بلیله بریک نکمک بات بزیک بلبات کردر بیشهد و سح زیلی

کرکیبه همه بیلایچ کوه الش زم مرو بکاله صدلی رفسع بو سحته کوه ایلا

بیلی حرو کو زوم مفرت اکراس بالسحو و بعه لسو اکر باز بوو عجلس بالیو

باسیم باه اکر سحو ودر بیشکم سفی صک کید مرض شد اکر بلیماه حبس کید کیاب زیلی

تحلام ورصف اوبالدیک ممارت حلام سروه قسم لسف الرجوا الرفیع

وکهالی عماند حوی کوکلی مس اوکعلیه مالی کرمز بیلار شدیا مو حیلی باشد

لر حورلوشی کم کبریت حیوادلا ویو فصل دوم فی سبع ربار

یاروغ سیاه بمعنی بیراو که چهار قسم لست بهری بیوک سعد والو

وبر بکنه بجیم سیح سیاهی لعلوله ییدی بحورلو یانک سیاه لرر بریا وکوم دوغ

ورلهان ستدکلر مو بر لیو بوعد بیر سیاهکه یا موسیلی سیاه یا سماک سیاکت

یامیح آلت آکرلوا لعوم ویا ایت بحورلو برتیه سیاه اتور ربع سعو بوعدیکر

کلملرسی حکت یلا درای کلف مرکور بر بما یربار و بیاب

دسمه بحورلوی ویدر زرسبع بیو دیا یرس بلا هم ورحشم کسر فصل چارم

درسبلا کو لکو شعیر یو ت آبلوان کرفیدر رکرب یمدب یکمالدور ربلین

نمبلالوکرد دم سیالوید فصل خمسم سماب لرریر کلی سکلک لار

لرریاکر لعیه وزرساک سماب ملللو دیا رورنک لارسکهای کلی الهان نمای بد

دکوسلی بید دلوت وبعضه کرج لور کلک یا بید دار لور قلی کلکرالو

لعدرهو یانک لوست بعضه مکور دید لوریلا الور وکر بید الرلعطر شهو بیست

بمو کرلسب لو د ذرالمامی حکت بمو درک ر کللان سمه یا کی ییحیعو

کالالو موسی کموری لبو وجهالاکف یلک یاکی موالسن یلای یا کی دی خناعی دحلالو

باب یازدهم در صفات فلزات و دفع منقصت

در صفات تیزاب اترپال الا در سبزه به هم بسود و بار در آن رانگ بحجه بماند
و در نهایت سرو کند صاف شود فصل دوم در صاف نقره سیسه بسیار دور
بهنگره بحجه بماند طلا طرلی حالا حر کند صاف شود فصل سوم در الاطلاق سلیحه
لوبت کوسه لند بوجهه حاک سبز الر الانکو و نمک دلال ایلعیه رار
سلیح بماند و رسس باسبالقه در لعاب کند اسرار بود باب
دوازدهم در دفع عالتقان در درستی بوق بر دفع عالظ کو سنداین
حلاص کنید
همه بابام سهد و یک موسس بار بد کر دنه ملان موس طلا بماند و لالا
همه موس ان طلا حانه بکریرید لوهدک عالط کرده مر یک با مس سیم یک موس بار
موبد طلا سالو و یک لالو همه موس ان بکریرید لوهدار کو کو بر یک مر را یهی
ریحته فلفل ملک با لولو و م لسید و بر موس بالید حلاص بماند
موس ان بکر بسر فصل دوم در دفع کمهلک سیح کمهی لحی کمب لا کرده
بجانب حقو بید کمه کمهلللال سیح بشد لوهدک کاه حیو از اشد

کاید که بو مد بالا اگر ایشان کلک میباشد کو و دل عمله را کس کند ... [illegible]

عله تو ما را او کوکب دلو ما حار با ب به بید نیمه کهنه ... [illegible]

کهنه و ابکوم و موقد بسیار سه دله بعد بود له بهلاو ه ها ... رنگ ... [illegible]

چهار در کلک السیب این همه را کلی کوه دو در تمام جا ر ... در ربع

حالو لالان زیره ملب مولوده ... حسن ... [illegible]

هلاو ه ها ... رنگ ... بمه یکم مول کلک در حین ... همه را کو ... [illegible]

چو این همه چیز دلها ... [illegible]

اتش ... را بوند در اسمان همه ... [illegible]

[illegible]	[illegible]	۹۰
[illegible]	[illegible]	۵
۲۵	[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]	کا
[illegible]	کا	[illegible]
۶	ه	ه

در طلسمات

بار ... الش ... که کمال ... در ... اگر ... [illegible]

... در ... جنگ ... الش ... [illegible]

... کسب ... جنگ ... اگر ... [illegible]

نوع دیگر تا بار الهی را در کاسه عقیق ... ماء الزیبق با نمک جرگوه بالای آن تنجامه بنهد

در آتش بر با سطح ... [illegible] رسته بوده باشد **فصل هشتم در** ... بالعکس آن نماید

بر بال ... تمام آن ... این همه را ... گوهر ... بماند مگر ... کند

باید تمام آتش ... **نوع دیگر** ... گوگرد ... این همه را

برابر گرفته ... باید ... آتش نماید **فصل نهم** ... آتش ...

تحلیل ... این همه را ... [illegible]

یکی ... نماید و ... آتش ... نماید لعل شود

فصل دهم دست ... [illegible]

... نماید ... [illegible]

... **نوع دیگر** ... [illegible]

... [illegible]

... **فصل** ... [illegible]

... [illegible]

لرحور لوشى ى كم ابر سح حواولا بوو وصلسادس فى سبع بيار

بار وره بساسى بمعنى بىراو كه جهار قسم لسته بهدر بولوكك سعد وار او

ديكده بحمس سح ساهى لطلقه ليابد وبحرو بانك سك لارين باوكلوم ووقت

ورلاهان ستداكر بوذ رلوبو بوغدر سهاكه با موسيقى سماه بانسماك سكك

بهسح آب آكر لوان لعوم وبارب بحرلو برته اسمايرى ربع بو وعبكر

كلسارس حكت بلادران كلب مركور برنماز ربنار حقنار وبهاب

رسمحه بحولوب وبرار برلرسبع بوو بدبارس بلاهم ورحشم كسر ودهانم

درسيلا لواكو بر شمس بولت آيلوان كوربرين كن ببكدس بمالدر ريلس

بكيدلاالكرده بهلابو بدلعل خمسم ر برد سماب لارين رعلى كك الار

لرراكيدلعه ورساى سماربيلالو ديا وريك لار سكهاك آلهان نماند

وكوسله بدولو بت ونصه ترح لوربك ربا بيدو رلور رعلى كك الاو

لعدر وبانك لوست بصه مر كور وبد لوريالا لوريه كر بدين اسرلار سمت

بموعه كرلست لوو دراقبال حكت بموعه دركار بكلان هيد ويانه سحنوه

بملالو مرس كورحه لوبو حولالكس كه اك يو الست ركر بالد سى مللو

باب یازدهم در صفت قلعی ... [illegible]

در صفت ... تریال الا در ... سیمه سیر و پاره در آن ... ریخته بماند

دو زنبل ... کند صاف شود صفت ... در صفت ... [illegible]

نقره سخته بماند ... کند صاف شود ... [illegible]

... سخته ... [illegible] ... دلال ... [illegible]

... بماند ... [illegible] ... کند ... شود باب

... [illegible] ... در ... [illegible] ... کوسیند این

خلاص کند

همه ... [illegible] ... طلا بماند ... [illegible]

همه ... [illegible] ... [illegible]

... طلا ... [illegible] ... [illegible]

ریخته ... [illegible] ... خلاص بماند

... [illegible] ... در ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

فصل ششم الشمس اگر آنکه در حد نحوس بود و در حد اتصال کرده وانزلا

بود جهت آن بسته نماند و در حرارت بر گیرد جایگه بر کمال بسیار باشد للمجالس حوالطه

بالالشمس [illegible] باید بر یک یک در حد الشمس نماند فصل هفتم بود حاسس

در آب گوگرد الواله بسیار گیرد جهت عابد خرگوش [illegible] یک و مهوره بر یکت

یک ناک گوسله بیند بود چند در آب انزلالو و نحوطرور وکلر [illegible]

بر تابعه بعد تابعه لعورو این نمات بر روفی [illegible] فصل [illegible]

کک [illegible] او بسیار [illegible] در بستر کیوان بسته [illegible] همه دید در سلا آب بر گیرد

د لورو کلها برابد فصل نهم [illegible] الیه [illegible] کک [illegible] آید [illegible] و مهوره

سعود [illegible] این [illegible] کرده فصله بالارض بر گیرد و لورو بالدی [illegible] کک لوزه

روشن [illegible] جلاء [illegible] اگر جلاء [illegible] باشد در موضع [illegible] بالفعل

قدرے گوگرد [illegible] جلاء روشن بود فصل یازدهم روشن کوف جلاء

اگر آب [illegible] کافور [illegible] ناک [illegible] میده و در آب [illegible] آب

وند جلاء بگیرد روشن باشد فصل دوازدهم قبله کا [illegible] در جهت نحو در گوهر [illegible]

حلاج روغنی عماد حامی لعل اولدور وروغنی پادشاه سه پارسی سیره بولدر

برابک حملو بعد الان تلک عمادلو بولنمکت لعلو [illegible]

بریک ورعه حلاج عماد بالعم کنان واقعه در رحمت زمین الر قسم

بار سرور حکم
کمال الله بجد و تمام سرلف کمال لعل الی لاور حلاج ابن العم

نعبد بریکسنه حلاج عماد [illegible] زرع وتمام وریکار

بهر بعد الو
یکر لعل تمام درکار انر لعنه التقدیر بو بلغ لعلوس الو لکاد

وزیر اوالس کمه اکر کوم الملعو 15 [illegible] نیح لسلس

شمر لوره لسالو دنه لعوق بموقع اکر در ارب بعد الو لسمه لعو

رکاره تمام سنک بعد الو [illegible] لعوق لعوره لا اکر قسه

لکر الله روکی سوی قللنال لقدر بلت رکار ضمالکند حنک بحوقه

نا زالراب برکیند بعد الراعلی سورالکنند لسفک بسو یسیه بابد

16 [illegible] بالعم ولب تالعو یکت لوح کرفه ارا

بحللو وبسه با ربالعم لا ولان برکام حسک بحقه اکر ارب بیس لعو

وصف مقدم [illegible] نماید اسب در رباط بر کند و در میان سر [illegible]

و [illegible] اسب جای [illegible] سر یکون [illegible] اسب نظر نماید وصف [illegible] اسب

اگر عیب آنست بر زانو [illegible] سیر [illegible] [illegible] [illegible]

جنگ نماید و اسب [illegible] [illegible] وصف [illegible] اسب شیر نماید

بحسب اگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] طرف [illegible] کند

جنگ [illegible] [illegible] اگر [illegible] بر کند بعد از [illegible] [illegible]

زانو [illegible] نماید اگر [illegible] [illegible] [illegible] در [illegible] [illegible]

و اگر [illegible] اگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] اگر [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] اگر [illegible] [illegible] [illegible] نماید [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] وصف [illegible] چون [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] اگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] معلوم [illegible] [illegible] [illegible]

غبار کردم سیماب زیر کرد در هموزن مثلاً زرینی ایدکه ظرفه یماسنی استه

دفعه بیست و دوم در کمادن نفط چوب حایه یلنع و چوب حایه رعش

زور یکسه بر دیلا بالو دیوب و کوکی دلفه ذرینک کو بره دواسته

لیونه اکر قیدی کسر این بر نفط سزللو یک بر دفعه ۲۵

دررسده کول بان مجمع تماک بهلده بلا بر ماهی مجمعه بمالد و دیده ازاله

زوالی لوغ دفعه ۲۶ در ویدل سح سیره زنک سلاکلی دریم حسید

بنح سطرایه دفعه بهوت و بریت سطرایدکو کوو تمارلی

در سوقه جوالوی پاندی سزالو با در بماله بهبد ولی بان فلکلو دار الس

دیدکه لیونه بهوت و بریت سطرایدر دفعه ۲۸ سکسن کوره کلال

لوکو بلا اکر در کوره کلال سزالو باست کراید دفعه ۲۹ طرف حمام سکه لوغ

سنه یکی کمولر بعد با زردون ظرف بمالد دار ورد کمید

رکر سکسه لوغ دفعه ۳۰ سنوب بهان اب رور یکسه لوغ صحیح

زور یکسه کم لاو پاسه یکر حیس الحال کر باسه لوی استه

و خبر با خدا کرد و در سمت باب قلعه بر تمام امام محمد و ... بستند

بر طرف که در وقت سیاره الرحمان بعد از امام تعالی سمت

دعوی کنند صحیح که روز کشته اما و پیش شد از امام الا از اولیه آن سینه

سال روح کار الله در جای گهت شد از سایه در جان الله

زبان عمر و دعوی کنید که از آن یک روی سوی کسبه تفوق ... سیاه

یک الله سوی اسکندر بار باید و عقد و علم و در شکستن بار خالق است

بر بار جلب که ... قلوب اولاد بالله و شکوه با سید جلال

دو بار ... بهر چه و بحق شکسته ... تابع سردار قتل

است از الله سوی کرده صحت السبحان است از قدر جبار ...

و تمام الرحمان الغدر الکافر ... الله امروز و دعوی لسد الصلاة

رسید الله الله سوی که بدست ... بر بان شد علم حکم ... و سجود

با اینس ... قوم ... کرد ... بعد بحار ... بر بان ... صحت

در ... بحق اول ... با ارقوم ... در دست ... الغد للاله

کرده با

که با و بالیده بخورد مر شوهر ملالی و حزن خواهد بود اگر بالا در لباس اصحاب بیند

پایان خواهد شد **فصل ۳۴** در لبس نظر اید عیال بود که اولاد

شوند سابیده که رونق بس نماید طلاق نماید یا عوض او شوند

لعل حریاسته یار که الوید نمایند بس است **فصل ۳۵**

در سفید کفن زنک طلاق کلک نوکس و آن بیمار است

که کلک سرخ ملالی و برلب دریا سرخ و بالا اگر بر طلا الد که سفید نو

فصل ۳۶ در شستن طعام روز کسی سرخ اندر بار یاد اولیه

در او کلک یکو بدو بسم ریحان و تلفک کو و در سرکو بیند

کو بالیسه در بار چسک نماید که از رسالی و سفید کسد و التجا

سفید طعام نخ خواهد شد **فصل ۳۷** که او حسنه بار سر نو

که او بالو حبه در لب ملالی و بعد از حماره سرخ نو

فصل ۳۹ کلک سرخ کرد سفید کفن کلک سفید سرخ کون

در کست سفید کو کلک سرخ این است که کلک او بالا اگر

کوکو بوسه هو بد سفید تو آن کل سفید بلاقید هو بد سرخ معروف

در روز بیان سرخ در گوید که کل کهات که عادت

بر جا باک بوسه مد است اول سرخ ملاو الذی کهار بحق

ربابات اندلعه مسجد ملال سه در دو کرت عکس حلال شد

بو عدد سرخ بالسفید شده ورسر بمک باده کرایه حک

بمو فسه بدید وکو بللاو بر کاه بحال در کوید که کلی کهات اول فقه

الذی سرخ ملاو قدر لب قند و ابالعه بار یک لل کوند

رابوسه بعد چهار بری بابو را دو ربما ید سرخ میوه انگور او

نه دخواهد شد تمت حکم در مبدا نمود لذا اینه بمار نمود دیلم

تامل ار روسه خونابه رب حموه جرو معقلر قدری سبز

للسحال لنه برکید کل ما می بار کرمه الشحال بار از دوق کند

و داین همه جرباد بلال انعد الله لس لب لیمون بود در جار سن

در حست اسم ملاح کنو

دین دو اسیل

دیگران و بوسه در زمان بلاد در لولی خر سا بیند اگر در چشم کسی لولی کلکر آید
چون تصویر لولی سیب یا سنگ عرق آید تریاک بلاد لولی زن زهره دید
صورت بلاد خوب لولی چو ان تریاک دید تصویر نحوه در آید ذرعی کند
تصویر بیک هوا کند و بر بدن اعمار نماید که صور چهره سا حسبه بکلکه
الملخص منه حال او باید بدید و بگوید که این تصویر را احاط باید دید
که مورد حاله تسما تحلیل باید للعین عالی است که این باید که حوالی صحیح بعد
بعض روز حو بحو حوالی بر للال است تصویر را نت بلاد او تقلید آمحالیه
تصویر لولی سیب یکبر به در آید حیحبره در وقعی لولی الکر سکم رابع بر آید
فندی للال کرفته آکر تصویر لولی بدید تکبر به در آید بر کاه هو کوکب بدید
به بعو ... حاد کلم ... فقه ... اول
لکر لسمعال ... فقه ... بکلکر آید بر وی نکبه بکلیه نحیف
بیح در دحت آکشت بنا او ... بعد الال اول ... طلاکم در حیسکند
الاعمال سال این زهد بلاد در چشم کسی حر بر ... کلکر آید

سماب کا و سبز کاج یا حلوی نوح این همه بلاد سامند و بسیار

مبادا در حشم رسیده بعد از آن این جواها حریر ریش رسد و عدد کوسی سرخ

مو له سم تیم معمور سهد این همه بلاد مع موعه بر سود یابی مبلغ طلا و در حسم

حریر ریش لکس ~~جوالها این~~ در حسی کند سیم نوعی بلغ نعی کرد و لک

او یک سر سک زیک یکند سر و که بر ملسا مو عد وایا تو عدد

سبز کا و سیاه ریان لاله سر طلکه در یکام سیاه با شد الوان سیز سیحه

معرات کند رو عین لهل کالا و در رحمت کسد جلالهالان ادو عمر که در حسم

یکی سحکه و لدار طرف یا که باشد در را و کسد حرمه مطر اید او عدد

در و الس و قسمه قاعده این است که هر گاه کسی سعی در تهر سا ملیق

حر عظم می باید لازم است که اول که تملو فهمیده و تجربه کار و همه دل

باشند این ها بلاد رفتی خود نماید و تمام حرفست کس باشد تهای بانج اقبال

ولعه با کسی هم بهر ساننده بعد از آن از این بلاد همراه خود ای با محافظ

مذکور او باشد و این دولها سالمه کفته می شود مولد مو تک و گنجد بول ما کاو

زر مهر مذکور که او یک سر سک زیک باشد

او لعم حرب سانده

[illegible]

ربع که الله کنند بیان زمان بخاطر و اسمه باشد زمان خود و هم کنم

جواب به زمان دلو اول طلبان کنند و ستاور هنر را که گفته می بود بسیار نماید

112

او نمودن سیلاب بعد از بعد عیا کرات کفال روبان ترک

بیت [illegible] بار الله کنندم دالو و کند کو هم کرد سهمان

نهر موم نماید ۞ هیچ مودت مبارک ۞ از زمان با ذهن

در ترکیب کند بیان زمان روز و ماه و تحریر دیده امکار نماید اول

روز ما به بعد بعضی و اسم جهان ... جمع خوب است کلی شیخ باب

و نهر را باشد هیم با نها بعضی منکر بوده بهاکن حبت ما که هم

رساده تا العاقبت الکافی دلو جای خوب است

[illegible]	٢٦ے	٢٦ے	مم	٩	٩م	٢م	٩ع	٩س
ے	٢	م	٣	٩م	٢٢	ح	١٢	٢
٢٢	٩٢	٩٢	٢ے	٩و	ل	١٢	عو	٩م
و	ى	ى	و	٢٢	٩ل	١٩	٩٢	ل
٩	٩	٢ے	ع	٩م٢	٩م	م	ى	٢
٢	م	٢	٢	٢٢	٢ے	و٢	٩٩	٢
٢	٢	م	ے	٢٢	م٩	٩ل	ل	ے
٣	٢	ح	و	٩و	اے	٩٩	ل	ے
٨	٢	ع	ع	٢٢	٩٨	٢	ط	٢

تمام شد نسخه طلسم اعجاز روز سه شنبه تاریخ ماه شهر ربیع الاول
سنه [19] هجری در مقام ... بموجب ارشاد ... حسب ... صاحب
بسم الله ... بخط خام بنده ... صورت تحریر گردید
یاران ... کرخطا رفته باشد ... را کہ باشد
... خطا رفته باشد تصحیح کنند ... والله عالم بالصواب

بسلامی سہ بہر ٹھاس تینوں الاں سو قلابی اور مجھاں عار عار کرنا

وہ قلانا مجھاں عار [illegible] مر سردوں پرنا ہے بورے بو اودر باجا

باجا جھوٹ تو باجا بری سو کہنی نہ لیہن رسیے بالا ہم یار برور تسلیم مکا

در سپنہ باحلہ بر عجفر جاں کیلہ ماد عنت سر انا اعطیا جہان [illegible]

سوئی دلکش [illegible] سہ حدار الله اکبر اعد سرملک [illegible]

پرشد بست و دو

